

بسم الله الرحمن الرحيم

مفاهيم قرآنی

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
آیه ۱ : صلح.....	۴
آیه ۲ : صلح و دوستی.....	۸
آیه ۳ : امداد و نجات.....	۱۳
آیه ۴ : محبت و مهربانی.....	۱۹
آیه ۵ : ارزش نیکی.....	۲۳
آیه ۶ : اهمیت زمان.....	۲۹
آیه ۷ : خسارت نفس.....	۳۵
آیه ۸ : توجه به ایتمام و مستضعفان.....	۴۰
آیه ۹ : سازگاری.....	۴۲
آیه ۱۰ : دفاع از محرومین و مستضعفان.....	۴۷
آیه ۱۱ : آفرینش.....	۵۱
آیه ۱۲ : انفاق.....	۵۶
آیه ۱۳ : نکوهش قتل.....	۶۲
آیه ۱۴ : نیکوکاری.....	۶۸
آیه ۱۵ : اجرای عدالت.....	۷۶
آیه ۱۶ : تشخیص پاکی از ناپاکی.....	۸۰
آیه ۱۷ : توجه به محرومان.....	۸۴
آیه ۱۸ : نرم خویی و مشورت.....	۸۶
آیه ۱۹ : تلاش در امر خیر.....	۹۱
آیه ۲۰ : پاداش خوبی.....	۹۴
آیه ۲۱ : میل به دوستی و صلح.....	۹۹
آیه ۲۲ : احترام به مهاجرین و اهمیت هجرت.....	۱۰۱

آیه ۱: صلح

وَإِنْ طَائِفَتَانِ

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَقْتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا
عَلَى الْأُخْرَىٰ فَفَقِّتْلُوا الَّتِي بَغَىٰ حَتَّىٰ تَقِيَّ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَلَّاتِ
فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ

(حجرات ۹/)

"و اگر دو گروه از مؤمنان با هم جنگیدند میان آنها را اصلاح کنید، و اگر یکی بر دیگری تجاوز نمود با آن گروه که تجاوز می کند بجنگید تا به فرمان خداوند بازگردد، پس اگر بازگشت میانشان به عدالت صلح برقرار نمایید و همواره دادگری کنید، که خداوند دادگران را دوست دارد."

شان نزول آیه

۱- میان دو قبیله "اوس" و "خزرج" (دو قبیله معروف مدینه) اختلافی افتاد، و همان سبب شد که گروهی از آن دو به جان هم بیفتند و با چوب و کفش یکدیگر را بزنند! آیه فوق نازل شد و راه بر خود با چنین حوادثی را به مسلمانان آموخت. ۲- دو نفر از "انصار" با هم خصومت و اختلافی پیدا کرده بودند، یکی از آنها به دیگری گفت: من حقم را به زور از تو خواهم گرفت، زیرا جمعیت قبیله من زیاد است! و دیگری گفت: برای داوری نزد رسول الله (صلی الله علیه و آله) می رویم. نفر اول نپذیرفت، و کار اختلاف بالا گرفت، و گروهی از دو قبیله با دست و کفش و حتی شمشیر به یکدیگر حمله کردند. که آیه فوق نازل شد و رفع اختلافات را به آنان آموزش داد.

تفسیر نور

گرچه اقتضای ایمان، دوری از نزاع و برخورد میان مؤمنان است، اما مؤمنان، معصوم نیستند که خطایی از آنها سرزنزد و چه بسا گفتن جمله‌ای یا انجام کاری، موجب بروز درگیری میان آنان گردد.

بنابراین باید آماده بود تا در صورت بروز چنین برخوردهایی، ضمن خاموش کردن آتش فتنه، حقّ مظلوم پایمال نشود و چنان با ظالم برخورد شود که دیگر تجاوزی تکرار نگردد.

در حدیث می‌خوانیم: برادر دینی خود را خواه ظالم باشد یا مظلوم، یاری کن. اگر مظلوم است، در گرفتن حقّ و اگر ظالم است، در جلوگیری از ظلم.

این آیه، آیه‌ای که برای تلاوتش دو دست قطع شد. در ماجرای جنگ جمل، هر چند حضرت علی علیه السلام مخالفان را از برپاکردن جنگ نهی فرمود، اما طرفداران عایشه گوش ندادند و حضرت به خداوند شکایت کرد که مردم نافرمانی می‌کنند. آنگاه قرآن را به دست گرفت و فرمودست که آیه «و ان طائفتان من المؤمنین...» را برای مردم بخواند؟

شخصی به نام مسلم مجاشعی گفت: من این آیه را با صدای بلند می‌خوانم. امام فرمود: دستان تو را قطع و تو را شهید خواهند کرد. گفت: «هذا قليل في ذات الله» شهادت من در راه خدا چیزی نیست. آنگاه قرآن را به دست گرفت و در برابر لشکر عایشه ایستاد و مردم را به ایمان به خدا دعوت کرد تا شاید خونی ریخته نشود و جنگی صورت نگیرد. دست راست او را قطع کردند، قرآن را به دست چپ گرفت، دست چپ او را نیز جدا کردند، قرآن را به دندان گرفت، سرانجام این تلاوت کننده قرآن را به شهادت رساندند. حضرت علی علیه السلام بعد از شهادت دستور حمله داد. آری، ابتدا باید با استناد به قرآن، اتمام حجت نمود و سپس شجاعانه تا آخرین نفس در راه هدف مبارزه کرد.

در این آیه، سه بار سخن از برقراری صلح و اصلاح میان مردم بر اساس عدالت به میان آمده است: «فصلحوا بينهما بالعدل و اقسطوا ان الله يحبّ المقسطين»

اصولاً، آفرینش بر اساس حقّ و عدل است. «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَوَاتُ» و بعثت انبیا برای آن بوده است که مردم به عدالت قیام کنند. «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» آنچه می‌تواند صلح و عدالت را در جامعه حاکم سازد و از هرگونه خطا و نقص به دور باشد، قوانین الهی است که توسط پیامبران به بشر عرضه شده است. قوانینی که خالق انسان بر پایه‌ی علم و حکمت و لطف بی‌نهایت وضع کرده و آورنده‌ی آن اولین عامل به آن است.

نکته‌ها:

۱- نزاع میان مؤمنان در صورت بروز، یک جرّقه است نه یک جریان، موقّتی است نه دائمی. «إِقْتَتِلُوا» نشان از پدید آمدن نزاع است، نه دوام آن و گرنه می‌فرمود: «يَقْتَتِلُونَ»

۲- مسلمانان در برابر یکدیگر مسئولند و بی‌تفاوتی در برابر درگیری‌ها پذیرفته نیست. «فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا»

۳- برای آشتی دادن و برقراری صلح میان مسلمانان، باید با سرعت و بدون تأخیر قیام کنیم. (حرف فاء در «فَاصْلِحُوا» نشانه‌ی سرعت است)

۴- اگر یکی از دو گروه درگیر، یاغی‌گری کرد، اُمت اسلامی باید بر ضدّ او بسیج شود. «فَإِنْ بَغَتْ... فِقَاتِلُوا الَّتِي تَبَغَى»

۵- برای برقراری امنیت و عدالت، حتّی اگر لازم شد باید مسلمانان یاغی کشته شوند. آری، خون یاغی ارزش ندارد. «فَإِنْ بَغَتْ... فِقَاتِلُوا...»

۶- در برابر خشونت باید خشونت به خرج داد. «فَإِنْ بَغَتْ... فِقَاتِلُوا»

۷- در سرکوب یاغی، طفره نرویم و مسامحه نکنیم. «فِقَاتِلُوا» (حرف فاء «فاء» علامت تسریع است)

۸- جنگ و قتال در اسلام، هدف مقدّس دارد. «حَتَّى تَفْءَیْءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ»

۹- مدت مبارزه تا زمان رسیدن به هدف است، «حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ» و ساعت، ماه و تاریخ خاصی ندارد. مثل مدت مراجعه بیمار به پزشک و مصرف دارو است که تا زمان سلامتی باید ادامه یابد.

۱۰- در مبارزات اسلامی، هدف‌های شخصی، قومی، حزبی، یا انتقام، خودنمایی و گرفتن زهر چشم از دیگران مطرح نیست، بلکه هدف، برگشتن یابی به راه خداست. «حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ»

۱۱- در مرحله‌ی درگیری که متجاوز معلوم نیست، باید تلاش برای خاموش کردن اصل فتنه و ایجاد صلح باشد، «فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا» ولی در مرحله‌ی بعد که متجاوز و یابی شناخته شد، صلح باید در سمت و سوی دفاع از مظلوم و گرفتن حق او از ظالم باشد. «فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ» وظیفه مسلمانان در شرایط مختلف تفاوت دارد؛ گاهی اصلاح است و گاهی جنگ. (در این آیه، هم کلمه «اصلحوا» دو بار آمده است و هم کلمه «قاتلوا»)

۱۳- هر کجا طوفان غرائز و غضب و لغزشگاه خطرناکی بود، سفارشات پی‌درپی لازم است. «بِالْعَدْلِ، اقْضُوا... يُحِبُّ الْمَقْسُطِينَ»

۱۴- صلحی ارزش دارد که حق به صاحبش برسد، و گرنه سازش ذلت بار، مرگ‌آفرین و تحمیلی است. «اصْلِحُوا... و اقْضُوا»

۱۵- هر کجا تحمل مشکلات لازم است، از اهرم محبت استفاده کنید. «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمَقْسُطِينَ»

۱۶- صلح دادن دو طرف جنگ بدون برقراری عدالت، محبوب خداوند نیست. «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمَقْسُطِينَ»

آیه ۲: صلح و دوستی

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ
لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

(حجرات / ۱۰)

"جز این نیست که همه مؤمنان با هم برادرند، پس (در تمام اختلافات) میان دو فرد یا دو گروه برادرانتان اصلاح نمایید، و از خدا پروا کنید شاید مورد ترحم قرار گیرید."

تفسیر نور

این آیه، رابطه‌ی مؤمنان با یکدیگر را همچون رابطه‌ی دو برادر دانسته که در این تعبیر نکاتی نهفته است، از جمله:

الف: دوستی دو برادر، عمیق و پایدار است.

ب: دوستی دو برادر، متقابل است، نه یک سویه.

ج: دوستی دو برادر، بر اساس فطرت و طبیعت است، نه جاذبه‌های مادی و دنیوی.

د: دو برادر در برابر بیگانه، یگانه‌اند و بازوی یکدیگر.

ه: اصل و ریشه دو برادر یکی است.

و: در شادی او شاد و در غم او غمگین است.

امروزه برای اظهار علاقه، کلمات رفیق، دوست، هم شهری و هم وطن بکار می‌رود، اما اسلام کلمه برادر را بکار برده که عمیق‌ترین واژه‌هاست.

در این آیه و آیه‌ی قبل، سه بار فرمان «اصلحوا» تکرار شده که نشانه‌ی توجه اسلام به برقراری صلح و دوستی میان افراد جامعه است.

در آیه قبل فرمود: «فاصلحوا... و اقسطوا» به عدالت، صلح برقرار کنید و این آیه می‌فرماید: «فاصلحوا... و اتقوا» در برقراری صلح، از خدا بترسید. اگر شما را به عنوان میانجی پذیرفتند، خدا را در نظر بگیرید و حکم دهید، نه آنکه اصلاح شما، مایه‌ی ظلم و ستم به طرفین گردد.

از امتیازات اسلام آن است که اصلاحات را از ریشه شروع می‌کند. مثلاً می‌فرماید: «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» تمام عزّت برای خداست، چرا به خاطر کسب عزّت به سراغ این و آن می‌روید؟ یا می‌فرماید: «إِنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» تمام قدرت‌ها از اوست، چرا هر ساعتی دور یک نفر می‌چرخید؟! در این آیه نیز می‌فرماید: همه‌ی مؤمنین با یکدیگر برادرند، بعد می‌فرماید: اکنون که همه برادر هستید، قهر و جدال چرا؟ همه با هم دوست باشید.

بنابراین برای اصلاح رفتار فرد و جامعه باید مبنای فکری و اعتقادی آنان را اصلاح کرد. طرح برادری و اخوت و بکارگیری این واژه، از ابتکارات اسلام است.

در صدر اسلام پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه هفتصد و چهل نفر در منطقه‌ی «نخيله» حضور داشتند که جبرئیل نازل شد و فرمود: خداوند میان فرشتگان عقد برادری بسته است، حضرت نیز میان اصحابش عقد اخوت بست و هر کس با کسی برادر می‌شد. مثلاً:

ابوبکر با عمر، عثمان با عبدالرحمن، سلمان با ابوذر، طلحه با زبیر، مصعب با ابو ایوب انصاری، حمزه با زیدبن حارثه، ابودرداء با بلال، جعفر طیار با معاذبن جبل، مقداد با عمار، عایشه با حفصه، ام‌سلمه با صفیه و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام عقد اخوت بستند.

در جنگ احد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد دو نفر از شهدا، به نام‌های عبدالله بن عمر و عمر بن جموح را که میانشان برادری برقرار شده بود، در یک قبر دفن کنند.

برادری نسبی، روزی گسسته خواهد شد، «فَلَا أُنْسَابَ بَيْنَهُمْ» ولی برادری دینی حتی در قیامت پایدار است. «إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ»

رابطه‌ی اخوت، اختصاص به مردان ندارد، بلکه این تعبیر در مورد زنان نیز بکار رفته است. «وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِّجَالًا وَنِسَاءً»

دوستی و برادری باید تنها برای خدا باشد. اگر کسی با دیگری بخاطر دنیا دوست شود، به آنچه انتظار دارد نمی‌رسد و در قیامت نیز دشمن یکدیگر می‌شوند. قرآن

می‌فرماید: در قیامت، دوستان با هم دشمن می‌گردند جز متّقین. «الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ»

آنچه مهم‌تر از گرفتن برادر است، حفظ برادری است. در روایات از کسانی که برادران دینی خود را رها می‌کنند به شدت انتقاد شده و سفارش شده است که اگر برادران از تو فاصله گرفتند، تو با آنان رفت و آمد داشته باش. «صِلْ مَنْ قَطَعَكَ»

امام صادق علیه السلام فرمود: "مؤمن برادر مؤمن است، مانند یک جسد که اگر بخشی از آن بیمار گردد، همه‌ی بدن ناراحت است."

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: مسلمان بر برادر مسلمانش سی حق دارد که هر یک باید آن حقوق را ادا کنند، از جمله:

- ۱- عفو و مهربانی به او
- ۲- پنهان کردن اسرار او
- ۳- جبران اشتباهات او
- ۴- قبول عذر او
- ۵- دفاع در برابر بدخواهان او
- ۶- خیرخواهی نسبت به او
- ۷- عمل به وعده‌هایی که به او داده
- ۸- عیادت به هنگام بیماری او
- ۹- تشییع جنازه او
- ۱۰- پذیرفتن دعوت و هدیه‌ی او
- ۱۱- جزا دادن به هدایای او
- ۱۲- تشکر از خدمات او
- ۱۳- کوشش در یاری رسانی به او
- ۱۴- حفظ ناموس او
- ۱۵- برآوردن حاجت او
- ۱۶- واسطه‌گری برای حل مشکلاتش
- ۱۷- گمشده‌اش را راهنمایی کند.
- ۱۸- به عطسه او تهنیت گوید.
- ۱۹- سلامش را پاسخ دهد.
- ۲۰- به سخنگویی او احترام گذارد.
- ۲۱- هدیه‌ی او را خوب تهیه کند.
- ۲۲- سوگندش را بپذیرد.
- ۲۳- دوست او را دوست بدارد و با او دشمنی نکند.
- ۲۴- او را در حوادث تنها نگذارد.
- ۲۵- هر چه را برای خود می‌خواهد برای او نیز بخواهد و...

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بعد از تلاوت آیه «أَتَمَّا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةً» فرمودند: خون مسلمانان با هم برابر است و اگر یکی از آنان به کسی پناه یا آمان داد، دیگران باید به آن تعهد پای‌بند باشند و همه در برابر دشمن مشترک، بسیج شوند. «وَهُمْ يَدُّ عَلَى

مَنْ سَوَّمْ»

در قرآن، واژه‌های "صلح" «وَالصَّلَاحُ خَيْرٌ»، "اصلاح" «وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ»، "تألیف قلوب" «فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» و "سِلِّم" «أَدْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً» نشان‌دهنده‌ی توجّه اسلام به صلح و صفا و زندگی مسالمت‌آمیز و شیرین است.

از نعمت‌های الهی که خداوند در قرآن مطرح کرده است، اُلفت میان دل‌های مسلمانان است. چنانکه خداوند خطاب به مسلمانان می‌فرماید: «كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» به یاد آورید که شما قبل از اسلام با یکدیگر دشمن بودید، پس خداوند میان دل‌های شما الفت برقرار کرد. چنانکه میان قبیله‌ی اوس و خزرج یک‌صد و بیست سال درگیری و فتنه بود و اسلام میان آنان صلح برقرار کرد.

اصلاح و آشتی دادن، سبب دریافت بخشودگی و رحمت از جانب خداوند شمرده شده است. «إِنْ تَصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً» و هر کس واسطه‌گری خوبی میان مسلمین انجام دهد، پاداشی در شأن دریافت خواهد کرد. «مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا»

اسلام برای اصلاح میان مردم، احکام ویژه‌ای قرار داده است، از جمله:

۱- دروغ که از گناهان کبیره است، اگر برای آشتی و اصلاح گفته شود، جرم و گناهی ندارد. «لَا كِذْبَ عَلَى الْمُصْلِحِ»

۲- نجوا و درگوشی سخن گفتن که از اعمال شیطان و مورد نهی است، اگر برای اصلاح و آشتی دادن باشد، منعی ندارد. «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ»

۳- با اینکه عمل به سوگند، واجب و شکستن آن حرام است، اما اگر کسی سوگند یاد کند که دست به اصلاح و آشتی دادن میان دو نفر نزند، اسلام شکستن این سوگند را مجاز می‌داند. «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ ... تَصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ»

۴- با اینکه عمل به وصیت، واجب و ترک آن حرام است، اما اگر عمل به وصیت، میان افرادی فتنه و کدورت می‌آورد، اسلام اجازه می‌دهد که وصیت ترک شود تا میان مردم صلح و صفا حاکم باشد. «فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ»

نکته ها: ۱- رابطه برادری، در گرو ایمان است. (مسائل اقتصادی، سیاسی، نژادی، جغرافیایی، تاریخی و... نمی‌تواند در مردم روح برادری بوجود بیاورد.) «أَتَمَّا الْمُؤْمِنُونَ اخوة»

۲- برادری بر اساس ایمان، مشروط به سن، شغل، سواد و درآمد نیست. «انما المؤمنون اخوة»

۳- هیچ‌کس، خود را برتر از دیگران نداند. «اخوة» (آری، میان والدین و فرزند برتری است، ولی میان برادران، برابری است.)

۴- برای برقراری صلح و آشتی، از کلمات محبت‌آمیز و انگیزه‌آور استفاده کنیم. «اخوة فاصلحوا»

۵- جلوگیری از نزاع و اقدام برای اصلاح و برقراری صلح، وظیفه‌ی همه است، نه گروهی خاص. «فاصلحوا»

۶- اصلاح‌کننده نیز خود را برادر طرفین درگیر بداند.

۷- اصلاح و آشتی دادن، آفاتی دارد که باید مراقب بود.

۸- صلح و صفا، مقدمه‌ی نزول رحمت الهی است.

۹- جامعه بی‌تقوا، از دریافت رحمت الهی محروم است.

آیه ۳ : امداد و نجات

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ
نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ
النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ
جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا
مِّنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ

(المائدة / آیه ۳۲)

"و بدین سبب بر بنی اسرائیل (و همه ملت‌ها در طول تاریخ) نوشته و مقرر داشتیم که هر کس انسانی را جز برای قصاص نفس یا فساد که در روی زمین کرده بکشد (یا از اسلام به کفر درآورد) چنان است که گویی همه مردم را کشته (و گمراه ساخته و در جهنمی مخصوص قاتلان بی‌گناهان خواهد بود)، و هر کس انسانی را حیات بخشد (از مرگ نجات دهد یا از کفر به اسلام آورد) گویی همه مردم را زنده کرده (و هدایت نموده) است. و به یقین فرستادگان ما برای آنها (بنی اسرائیل) دلایل روشنی آوردند، سپس بسیاری از آنان پس از آن در روی زمین بیش از حد به فساد و خونریزی پرداختند."

تفسیر نمونه

پس از ذکر داستان فرزندان آدم یک نتیجه‌گیری کلی و انسانی در این آیه است نخست می‌فرماید: بخاطر همین موضوع بر بنی‌اسرائیل مقرر داشتیم که هرگاه کسی انسانی را بدون ارتکاب قتل و بدون فساد در روی زمین به قتل برساند، چنان است که گویا همه انسان‌ها را کشته است و کسی که انسانی را از مرگ نجات دهد گویا همه انسان‌ها را از مرگ نجات داده است .

در اینجا سؤال مهمی پیش می‌آید که چگونه قتل یک انسان مساوی است با قتل همه انسان‌ها و نجات یک نفر مساوی با نجات همه انسان‌ها می‌باشد؟؟؟

مفسران در اینجا پاسخ‌های زیادی داده‌اند. در تفسیر تبیان شش پاسخ و در مجمع‌البیان پنج پاسخ و در کنزالعرفان چهار پاسخ به آن داده شده است ولی پاره‌ای از آنها از معنی آیه بسیار دور است .

آنچه می‌توان در پاسخ سؤال فوق گفت این است که : قرآن در این آیه یک حقیقت اجتماعی و تربیتی را بازگو می‌کند زیرا:

اولا کسی که دست به خون انسان بی‌گناهی می‌آلاید در حقیقت چنین آمادگی را دارد که انسان‌های بی‌گناه دیگری را که با آن مقتول از نظر انسانی و بی‌گناهی برابرند مورد حمله قرار دهد و به قتل برساند، او در حقیقت یک قاتل است و طعمه او انسان بی‌گناه و می‌دانیم تفاوتی در میان انسان‌های بی‌گناه از این نظر نیست، همچنین کسی که بخاطر نوع دوستی و عاطفه انسانی، دیگری را از مرگ نجات بخشد این آمادگی را دارد که این برنامه انسانی را در مورد هر بشر دیگری انجام دهد، او علاقمند به نجات انسان‌های بی‌گناه است و از این نظر برای او این انسان و آن انسان تفاوت نمی‌کند و با توجه به اینکه قرآن می‌گوید " فکانما..." " استفاده می‌شود که مرگ و حیات یک نفر اگر چه مساوی با مرگ و حیات اجتماع نیست اما شباهتی به آن دارد. ثانيا جامعه انسانی در حقیقت یک واحد بیش نیست و افراد آن همانند اعضای یک پیکرند، هر لطمه‌ای به عضوی از اعضای این پیکر برسد اثر آن کم و بیش در سائر اعضا آشکار می‌گردد. زیرا یک جامعه بزرگ از افراد تشکیل شده و فقدان یک فرد خواه ناخواه ضربه‌ای به همه جامعه بزرگ انسانی است . فقدان او سبب می‌شود که به تناسب شعاع تاثیر وجودش در اجتماع محلی خالی بماند و زبانی از این رهگذر دامن همه را بگیرد، همچنین احیای یک نفس سبب احیای سائر اعضای این پیکر است، زیرا هرکس به اندازه وجود خود در ساختمان مجتمع بزرگ انسانی و رفع نیازمندی‌های آن اثر دارد بعضی بیشتر و بعضی کمتر.

و اگر در بعضی از روایات می‌خوانیم که مجازات چنین انسانی در قیامت مجازات کسی است که همه انسان‌ها را کشته اشاره به همین است نه اینکه از هر جهت مساوی

یکدیگر باشند و لذا در ذیل همین روایات می‌خوانیم اگر تعداد بیشتری را بکشد مجازات او همان نسبت مضاعف شود!

از این آیه اهمیت مرگ و حیات یک انسان از نظر قرآن کاملاً آشکار می‌شود و با توجه به اینکه این آیات در محیطی نازل گردید که خون بشر مطلقاً در آن ارزشی نداشت عظمت آن آشکارتر می‌گردد.

قابل توجه اینکه در روایات متعددی وارد شده است که آیه اگر چه مفهوم ظاهرش مرگ و حیات مادی است اما از آن مهم‌تر مرگ و حیات معنوی یعنی گمراه ساختن یک نفر یا نجات او از گمراهی است. کسی از امام صادق (علیه السلام) تفسیر این آیه را پرسید، امام فرمود:

"من حرق او غرق - ثم سکت - ثم قال تاویلها لا اعظم ان دعاها فاستجاب له"

یعنی منظور از کشتن و نجات از مرگ که در آیه آمده نجات از آتش سوزی یا غرقاب و مانند آن است، سپس امام سکوت کرد و بعد فرمود: تاویل اعظم و مفهوم بزرگ‌تر آیه این است که دیگری را دعوت به سوی راه حق یا باطل کند و او دعوتش را بپذیرد. سؤال دیگری که در آیه باقی می‌ماند این است که چرا نام بنی‌اسرائیل به خصوص در این آیه آمده! با اینکه می‌دانیم حکم مزبور اختصاصی به آنها ندارد.

در پاسخ می‌توان گفت ذکر نام بنی‌اسرائیل به خاطر آن است که مسئله قتل و خونریزی مخصوصاً قتل‌هایی که از حسد و تفوق طلبی سرچشمه می‌گیرد در میان آنها فراوان بوده است و هم اکنون نیز قربانیان بی‌گناهی که به دست آنها کشته می‌شوند رقم بزرگی را تشکیل می‌دهند، به همین جهت نخستین بار این حکم الهی در برنامه‌های آنها گنجانیده شد!

و در پایان آیه اشاره به قانون شکنی بنی‌اسرائیل کرده می‌فرماید: پیامبران ما با دلائل روشن برای ارشاد آنها آمدند ولی بسیاری از آنها قوانین الهی را در هم شکستند و راه اسراف را در پیش گرفتند.

(ولقد جائئهم رسلنا بالبینات ثم ان كثيرا منهم بعد ذلك فی الارض لمسرفون).

باید توجه داشت که اسراف در لغت، معنی وسیعی دارد که هرگونه تجاوز و تعدی از حد را شامل می‌شود اگر چه غالباً در مورد بخشش‌ها و هزینه‌ها و مخارج به کار می‌رود.

تفسیر نور:

در این آیه از کشتن یک نفر به منزله‌ی کشتن همه مردم مطرح شده است. برای توضیح این حقیقت چند بیان و معنا می‌توان عرضه کرد:

الف: قتل یک نفر، کیفری همچون قتل همه مردم را دارد.

ب: حرمت قتل یک نفر نزد خداوند، به منزله قتل همه‌ی مردم نزد شماست.

ج: قتل یک نفر، بی‌اعتنایی به مقام انسانیت است.

ه: قتل یک نفر، سلب امنیت از همه‌ی مردم است.

و: چون انسان‌ها به منزله‌ی اعضای یک پیکرند، پس قتل یکی قتل همه است.

ز: جایگاه دوزخی قاتل یک نفر، جایگاه کسی است که قاتل همه باشد.

ح: قتل یک نفر، زمینه‌ساز قتل همه است.

ط: یک انسان می‌تواند سرچشمه‌ی یک نسل باشد، پس قتل او به منزله‌ی قتل یک نسل است. (به نظر می‌رسد این احتمال بهتر است)

امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که در موضعی که آب یافت نمی‌شود، تشنه‌ای را سیراب کند، مانند کسی است که نفسی را زنده کرده باشد.

طبق آیات و روایات، هدایت و ارشاد مردم به راه حق، نوعی احیا می‌باشد و گمراه کردن مردم، نوعی قتل است. سوره انفال، آیه ۲۴، دعوت پیامبر را مایه‌ی حیات مردم می‌خواند: «دعاکم لما یحییکم».

امام صادق علیه السلام نیز فرمودند: «مَنْ اخرجها من ضلال الی هدی فکأنما أحيّاها ومن اخرجها من هدی الی الضلال فقد قتلها» هرکس نفس منحرفی را هدایت کند او را زنده کرده و هر کس دیگری را منحرف کند او را کشته است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «تجاها من غرق او حرق او سُبُع او عدو» مراد از احیای نفس، نجات گرفتاران از غرق و آتش‌سوزی و درنده یا دشمن است. و در روایت دیگر آمده است: کسی که به گرسنه‌ای غذا ندهد، به منزله‌ی کشتن اوست و غذا دادن به منزله‌ی زنده کردن اوست.

امام باقر علیه السلام فرمود: مسرفان همان کسانی هستند که حرام‌ها را حلال می‌شمردند و خون‌ها را می‌ریزند.

نکته‌ها:

- ۱- گاهی حوادث تاریخی، عامل صدور فرمان‌های الهی است. «من أجل ذلک»
- ۲- انسان‌ها و سرنوشتشان در طول تاریخ به هم پیوند دارند. «من أجل ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل»
- ۳- احکام الهی حکمت دارد و گزاف نیست. «من أجل ذلک»
- ۴- برای جلوگیری از سنگدلی و پرهیز از تکرار حادثه، کیفر و مجازات لازم است. «من أجل ذلک کتبنا»
- ۵- جان همه‌ی انسان‌ها از هر نژاد و منطقه که باشند، محترم است. «نفساً»
- ۶- اعدام مفسد، در قانون بنی‌اسرائیل نیز بوده است. «کتبنا علی بنی‌اسرائیل انه من قتل نفساً بغير نفس او فساد فی الارض»
- ۷- خودکشی و سقط جنین، از نمونه‌های «قتل نفس» و حرام است. «من قتل نفساً...»
- ۸- جان کسی که در زمین فساد می‌کند یا برای جان مردم ارزشی قائل نیست و آنان را به قتل می‌رساند، بی‌ارزش است و باید از بین برود. «بغير نفس او فساد»
- ۹- کشتن انسان در دو مورد جایز است:
- الف: به عنوان قصاصِ قاتل. «بغير نفس»
- ب: برای از بین بردن مفسد. «او فساد»

۱۰- ارزش عمل مربوط به انگیزه و هدف است. کشتن یک نفر به قصد تجاوز، به قتل رساندن یک جامعه است؛ «فکأنما قتل الناس جميعاً» اما کشتن به عنوان قصاص، حیات جامعه است. «ولکم فی القصاص حیوة»

۱۱- تجاوز به حقوق یک فرد، تهدید امنیت جامعه است. «فکأنما قتل الناس جميعاً» آنان که کارشان نجات جان انسان‌هاست، مانند پزشکان، پرستاران، مأموران آتش‌نشانی، امدادگران، داروسازان و... باید قدر خود و ارزش کار خویش را بدانند. «فکأنما قتل الناس جميعاً»

۱۲- نشان جامعه‌ی زنده، امدادسانی به گرفتاران و نجات جان‌هاست. «من أحيها فکأنما أحيى الناس جميعاً»

۱۳- عدم ایمان و عمل مردم به گفتار رسولان، در طول تاریخ بوده است. «و لقد جائتهم رسلنا بالبینات ثم انّ كثيراً منهم بعد ذلك فی الارض لمسرفون»

۱۴- انسان مختار است، با آمدن پیامبران هم می‌تواند راه خلاف برود. «و لقد جائتهم رسلنا بالبینات... بعد ذلك فی الارض لمسرفون»

آیه ۴: محبت و مهربانی

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ
عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ
رَءُوفٌ رَّحِيمٌ

(توبه / آیه ۱۲۸)

"حقاً که شما را فرستاده‌ای از خودتان آمده (نه از فرشتگان و نه از اجنّه) که رنج و ضرر شما بر وی گران است بر (ایمان و کمال) شما حریص است و به مؤمنان رئوف و مهربان است."

تفسیر نمونه :

برائت پایان می‌پذیرد، در واقع اشاره ای است به تمام مسائلی که در این سوره گذشت. زیرا از یکسو به تمام مردم اعم از مؤمنان و کافران و منافقان گوشزد می‌کند که سختگیری‌های پیامبر و قرآن و خشونت‌های ظاهری که نمونه‌هایی از آن در این سوره بیان شد، همه به خاطر عشق و علاقه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به هدایت و تربیت و تکامل آنها است.

و از سوی دیگر به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز خبر می‌دهد که از سرکشی‌ها و عصیان‌های مردم که نمونه‌های زیادی از آن نیز در این سوره گذشت نگران و ناراحت نباشد و بداند که در هر حال خداوند پشتیبان و یار و یاور او است. لذا در نخستین آیه، روی سخن را به مردم کرده، می‌گوید: "پیامبری از خودتان به سوی شما آمد!" (لقد جائکم رسول من انفسکم).

مخصوصاً اینکه به جای "منکم" در این آیه "من انفسکم" آمده است. اشاره به شدت ارتباط پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با مردم است، گویی پاره‌ای از جان مردم و از روح جامعه در شکل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ظاهر شده است.

به همین دلیل تمام دردهای آنها را می‌دانند، از مشکلات آنان آگاه است، و در ناراحتی‌ها و غم‌ها و اندوه‌ها با آنان شریک می‌باشد، و با این حال تصور نمی‌شود سخنی جز به نفع آنها بگوید و گاهی جز در راه آنها بردارد، و این در واقع نخستین وصفی است که در آیه فوق برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ذکر شده است و عجب اینکه گروهی از مفسران که تحت تاثیر تعصبات نژادی و عربی بوده‌اند گفته‌اند مخاطب در این آیه نژاد عرب است! یعنی پیامبری از این نژاد، به سوی شما آمد! به عقیده ما این بدترین تفسیری است که برای آیه فوق ذکر کرده‌اند، زیرا می‌دانیم چیزی که در قرآن از آن سخنی نیست، مساله "نژاد" است، همه جا خطابات قرآن با "یا ایها الناس" و "یا ایها الذین آمنوا" و امثال آنها شروع می‌شود، و در هیچ موردی "یا ایها العرب" و "یا قریش" و مانند آن وجود ندارد.

به علاوه ذیل آیه که می‌گوید: "بالمؤمنین رؤوف رحیم" به روشنی این تفسیر را نفی می‌کند، زیرا در آن سخن از همه مؤمنان است، از هر قوم و ملت و نژادی که باشند.

جای تاسف است که بعضی از دانشمندان متعصب قرآن را از آن اوج جهانی و بشری فرود آورده و می‌خواهند در محدوده‌های کوچک نژادی محصور کنند.

به هر حال پس از ذکر این صفت (من انفسکم) به چهار قسمت دیگر از صفات ممتاز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که در تحریک عواطف مردم و جلب احساساتشان اثر عمیق دارد اشاره می‌کند.

نخست می‌گوید: "هرگونه ناراحتی و زیان و ضرری به شما برسد برای او سخت ناراحت کننده است (عزیز علیه ما عنتم)".

یعنی او نه تنها از ناراحتی شما خشنود نمی‌شود، بلکه بی تفاوت هم نخواهد بود، او به شدت از رنج‌های شما رنج می‌برد، و اگر اصرار بر هدایت شما و جنگ‌های طاقت‌فرسای پر زحمت دارد، آن هم برای نجات شما، برای رهایی تان از چنگال ظلم و ستم و گناه و بدبختی است.

دیگر اینکه "او سخت به هدایت شما علاقمند است"، و به آن عشق می‌ورزد، (حریص علیکم)

“حرص” در لغت به معنی شدت علاقه به چیزی است و جالب اینکه در آیه مورد بحث به طور مطلق می‌گوید: “حریص بر شما است” نه سخنی از هدایت به میان می‌آورد و نه از چیز دیگر، اشاره به اینکه به هرگونه خیر و سعادت شما، و به هرگونه پیشرفت و ترقی و خوشبختیان عشق می‌ورزد (و به اصطلاح حذف متعلق دلیل بر عموم است)

بنابراین اگر شما را به میدان‌های پر مرارت جهاد اعزام می‌دارد و اگر منافقان را تحت فشار شدید می‌گذارد، همه اینها به خاطر عشق به آزادی، به شرف، به عزت و به هدایت شما و پاکسازی جامعه شماست.

سپس به سومین و چهارمین صفت اشاره کرده، می‌گوید او نسبت به مؤمنان رئوف و رحیم است “(بالمؤمنین رؤوف رحیم).

بنابراین هرگونه دستور مشکل و طاقت فرسایی را می‌دهد (حتی گذشتن از بیابان‌های طولانی و سوزان در فصل تابستان، با گرسنگی و تشنگی، برای مقابله با یک دشمن نیرومند در جنگ تبوک) آن هم یک نوع محبت و لطف از ناحیه او است.

در اینکه رئوف و رحیم با هم چه تفاوتی دارد، در میان مفسران گفتگو است ولی به نظر می‌رسد بهترین تفسیر آن است که رئوف اشاره به محبت و لطف مخصوص در مورد فرمانبرداران است، در حالی که رحیم اشاره به رحمت در مقابل گناهکاران می‌باشد.

ولی نباید فراموش کرد که این دو کلمه هنگامی که از هم جدا شوند، ممکن است در یک معنی استعمال شود اما به هنگامی که همراه یکدیگر ذکر شوند، احیاناً دو معنی متفاوت می‌بخشند.

تفسیر نور

خداوند جز بر پیامبر اسلام، بر هیچ یک از پیامبران دو نام از نام‌های خویش را اطلاق نکرده است. «رئوف، رحیم»

توجه به صفات رهبران آسمانی که در این آیه مطرح است و مقایسه‌ی آنها با صفات دیگر رهبران بشری، لطف خدا را به بشر و لزوم اطاعت مطلق از این‌گونه رهبران را نشان می‌دهد.

نکته‌ها:

- ۱- رسول خدا برخاسته از میان خود مردم است. «من انفسکم»
- ۲- رسول خدا صلی الله علیه و آله غم‌خوار امت است. «عزیز علیه ماعنتم»
- ۳- رهبران اسلامی باید در سختی‌ها و گرفتاری‌ها با مردم همدل و همراه باشند. «عزیز علیه ماعنتم»
- ۴- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در هدایت و ارشاد مردم، سر از پا نمی‌شناسد. «حریص علیکم»
- ۵- از عوامل تأثیر کلام در دیگران، خیرخواهی، دلسوزی، مهربانی، بی‌توقعی و تواضع است. «عزیز علیه، حریص علیکم، رئوف رحیم»
- ۶- رهبر اسلامی تنها بر مؤمنان رئوف و رحیم است، نه بر همه کس، بلکه بر دشمن شدید و غلیظ است. «بالمؤمنین رئوف رحیم»

آیه ۵: ارزش نیکی

فَمَنْ يَعْمَلْ

مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٨﴾

(الزلزله / آیات ۷ و ۸)

پس هر کس هموزن ذره‌ای کار خیر کند (جزا یا تجسم خارجی) آن را می‌بیند.
و هر که هموزن ذره‌ای بدی کند [نتیجه] آن را خواهد دید.

تفسیر المیزان :

کلمه “مثقال” به معنای هر وسیله‌ای است که با آن وزن‌ها را می‌سنجند و کلمه “ذره” به معنای آن دانه‌های ریز غبار است، که در شعاع آفتاب دیده می‌شود، البته این کلمه به معنای مورچه‌های ریز نیز می‌آید.

آیه مورد بحث به دلیل اینکه حرف “فاء” بر سر دارد تفریع و نتیجه‌گیری از آیه قبلی است، که سخن از ارائه اعمال بندگان داشت و همان بیان را تاکید نموده می‌فهماند که از کلیت ارائه اعمال هیچ عملی نه خیر و نه شر نه کوچک و نه بزرگ حتی به سنگینی ذره استثناء نمی‌شود و نیز حال هر یک از صاحبان عمل خیر و عمل شر را در یک جمله مستقل بیان نموده است.

در اینجا این سؤال به ذهن می‌رسد که در آیات شریفه قرآن آیاتی هست که با این ضابطه کلی سازگار نیست، از آن جمله آیاتی که دلالت دارد بر حبط و بی‌نتیجه شدن اعمال خیر به خاطر پاره‌ای عوامل، و آیاتی که دلالت دارد بر انتقال اعمال خیر و شر اشخاص به دیگران، مانند انتقال حسنات قاتل به مقتول و گناهان مقتول به قاتل و آیاتی که دلالت دارد بر اینکه در بعضی توبه‌کاران گناه مبدل به ثواب می‌شود و آیاتی دیگر که در بحث از اعمال و نیز در تفسیر آیه “لیمیز الله الخیث من الطیب” آمده است .

جواب این سؤال این است که آیات مذکور حاکم بر این دو آیه است و بین دلیل حاکم و محکوم منافاتی نیست، مثلاً آیاتی که دلالت دارد بر حبط اعمال، شخص صاحب عمل خیر را از مصادیق کسانی می‌کند که عمل خیر ندارند و چنین کسی عمل خیر ندارد تا به حکم آیه مورد بحث آن را ببیند و همچنین قاتلی که نگذاشت مقتول زنده بماند و عمل خیر انجام دهد، اعمال خیرش را به مقتول می‌دهند و خودش عمل خیری ندارد تا آن را ببیند و توبه‌کاری که گناهش مبدل به حسنه می‌شود، برای این است که گناه موافق میل او نبوده، عواملی خارجی باعث گناهکاری او شدند، و آن عوامل کار خیر، موافق طبعشان نیست، ولی چون می‌خواستند در بین مردم نیکوکار و موحد باشند و بلکه رئیس و رهبر آنان باشند، لذا با زبان شکار حرف زدند، پس خوبی‌هایشان از خودشان نیست، لذا در قیامت بدی‌های توبه‌کاران را به آن عوامل می‌دهند، و خوبی‌های آن عوامل را به توبه‌کاران، در نتیجه توبه‌کاران گناهی ندارند تا به حکم آیه مورد بحث در قیامت آن را ببینند، و نیز عوامل شر، کار خیری ندارند.

در روایت ابی‌الجارود از امام باقر (علیه السلام) آمده که در ذیل آیه “فمن يعمل مثقال ذره خیرا یره”، فرمود: اگر از اهل آتش باشد، و در دنیا مثقال ذره‌ای عمل خیر کرده باشد، اگر برای غیر انجام داده باشد، همان عمل خیرش هم مایه حسرتش می‌شود و در ذیل جمله “و من يعمل مثقال ذره شرا یره” فرمود: اگر از اهل بهشت باشد در روز قیامت آن شر را می‌بیند و سپس خدای تعالی او را می‌آمرزد.

تفسیر نمونه :

ظاهر این آیات نیز تاکید مجددی است بر مساله تجسم اعمال و مشاهده خود عمل؛ اعم از نیک و بد در روز قیامت که حتی اگر سر سوزنی کار نیک یا بد باشد در برابر صاحب آن مجسم می‌شود و آن را مشاهده می‌کند.

می‌دانیم امروز کلمه “ذره” را به “اتم” نیز اطلاق می‌کنند و بمب اتمی را “الْقنبلة الذریة” می‌گویند، اتم به قدری کوچک است که نه با چشم عادی و نه با دقیق‌ترین میکروسکوپ‌ها قابل مشاهده نیست و تنها آثار آن را مشاهده می‌کنند و حجم و وزن

آن با محاسبات علمی قابل سنجش است و به قدری کوچک است که چند میلیون روی نوک سوزنی جای می‌گیرد!

مفهوم ذره هر چه باشد منظور در اینجا کوچک‌ترین وزن‌ها است . به هر حال این آیه از آیاتی است که پشت را می‌لرزاند و نشان می‌دهد که حسابرسی خداوند در آن روز فوق‌العاده دقیق و حساس است و ترازوهای سنجش عمل در قیامت آنقدر ظریف است که حتی کوچک‌ترین اعمال انسانی را وزن می‌کنند و به حساب می‌آورند.

۱ - دقت و سختگیری در حسابرسی قیامت

نه تنها از آیات اخیر این سوره که از آیات مختلف قرآن به خوبی استفاده می‌شود که در حسابرسی اعمال در قیامت فوق‌العاده دقت و موشکافی می‌شود، در آیه ۱۶ سوره لقمان می‌خوانیم : "یا بنی انھا ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یات بها الله ان الله لطیف خبیر" پسر من ! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (عمل نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا در گوشه‌ای از آسمان‌ها یا زمین پنهان گردد، خداوند آن را در قیامت برای حسابرسی می‌آورد، خداوند دقیق و آگاه است .

“خردل” دانه بسیار کوچکی از گیاه معروفی است که ضرب‌المثل در کوچکی می‌باشد. این تعبیرات نشان می‌دهد که در آن حسابرسی بزرگ کوچک‌ترین کارها محاسبه می‌شود. ضمناً این آیات هشدار می‌دهد که نه گناهان کوچک را کم اهمیت بشمرند و نه اعمال خیر کوچک را، چیزی که مورد محاسبه الهی قرار می‌گیرد هر چه باشد کم اهمیت نیست .

شان نزول:

بعضی از مفسران گفته اند این آیات زمانی نازل شد که بعضی از یاران پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به انفاق اموال کم اعتنا بودند و می‌گفتند : اجر و پاداش بر چیزهایی داده می‌شود که ما آن را دوست داریم و اشیاء کوچک چیزی

نیست که مورد علاقه ما باشد و همچنین نسبت به گناهان کوچک بی‌اعتنا بودند، آیات نازل شد و آنها را به خیرات کوچک ترغیب کرد، و از گناهان کوچک بر حذر داشت .

۲ - پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه مطابق این آیات انسان همه اعمال خود را در قیامت اعم از نیک و بد کوچک و بزرگ می‌بیند، این معنی چگونه با آیات احباط و "تکفیر" و "عفو" و "توبه" سازگار است؟ زیرا آیات "احباط" می‌گوید: بعضی از اعمال مانند کفر تمام حسنات انسان را از بین می‌برد. "لئن اشرکت لیحبطن عملک" (زمر - ۶۵) و طبق آیات "تکفیر" گاهی "حسنات"، "سینات" را از بین می‌برد "ان الحسنات یذهبن السینات" (هود - ۱۱۴).

و آیات "عفو" و "توبه" می‌گوید: در سایه عفو الهی یا توبه کردن، گناهان محو می‌شوند، این مفاهیم چگونه با مسأله مشاهده تمام اعمال نیک و بد تطبیق می‌کند؟ در پاسخ این سؤال باید به یک نکته توجه کرد و آن اینکه: دو اصلی که در آیات فوق آمده است که می‌گوید انسان هر ذره‌ای از کار نیک و بد را می‌بیند به صورت یک قانون کلی است و می‌دانیم هر قانون ممکن است استثناهایی داشته باشد، آیات عفو و توبه و حباط و تکفیر در حقیقت به منزله استثنا است در این قانون کلی .

پاسخ دیگر اینکه: در مورد احباط و تکفیر در حقیقت موازنه و کسر و انکساری رخ می‌دهد، و درست مانند مطالبات و بدهی‌ها است که از یکدیگر کسر می‌شود، هنگامی که انسان نتیجه این موازنه را می‌بیند در حقیقت تمام اعمال نیک و بد خود را دیده است، همین سخن در مورد عفو و توبه نیز جاری است، چرا که عفو بدون لیاقت و شایستگی صورت نمی‌گیرد، و توبه خود نیز یکی از اعمال نیک است .

بعضی در اینجا جواب دیگری گفته‌اند که صحیح به نظر نمی‌رسد و آن اینکه افراد کافر نتیجه اعمال خوب خود را در این دنیا می‌بینند، همانگونه که افراد مؤمن کیفر اعمال بد خود را در این جهان می‌بینند.

ولی ظاهر این است که آیات مورد بحث مربوط به قیامت است نه دنیا، بعلاوه این کلیت ندارد که هر مؤمن و کافری نتیجه اعمالش را در دنیا ببیند.

۳- جامع ترین آیات قرآن

از عبدالله بن مسعود نقل شده است که محکم ترین آیات قرآن مجید همین آیات “فمن يعمل مثقال ذره خیرا یره و من يعمل مثقال ذره شرا یره” می باشد و از آن تعبیر به جامعه می کرد و به راستی ایمان عمیق به محتوای آن کافی است که انسان را در مسیر حق وادارد و از هرگونه شر و فساد بازدارد، لذا در حدیثی آمده است که مردی خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد عرض کرد: علمنی مما علمک الله : از آنچه خداوند به تو تعلیم داده به من بیاموز.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) او را به مردی از یارانش سپرد، تا قرآن به او تعلیم کند، و او سوره “إذا زلزلت الارض” را تا به آخر به او تعلیم داد، آن مرد از جا برخاست و گفت : همین مرا کافی است (و در روایت دیگری آمده تکفینی هذه الایة : همین یک آیه مرا کفایت می کند)!

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: او را به حال خود بگذار که مرد فقیهی شد! (و طبق روایتی فرمود رجع فقیها: او فقیه شد و بازگشت!) دلیل آن هم روشن است زیرا کسی که می داند که اعمال ما حتی به اندازه یک ذره یا یک دانه خردل مورد محاسبه قرار می گیرد امروز به حساب خود مشغول می شود، و این بزرگ ترین اثر تربیتی روی او دارد.

با این حال در روایت دیگری از ابوسعید خدری آمده است که وقتی آیه فمن يعمل ... نازل شد عرض کردم ای رسول خدا آیا من همه اعمالم را می بینم؟ فرمود: آری. گفتم: آن کارهای بزرگ را؟ فرمود: بله، گفتم: کارهای کوچک کوچک را؟ فرمود: بله، عرض کردم: ای وای بر من! مادرم بنشیند و برای من عزاداری کند!

فرمود: بشارت باد بر تو ای ابوسعید! چرا که حسنات به ده برابر حساب می شود، تا هفت صد برابر، و خدا برای هر کس بخواهد آن را هم مضاعف می کند، و اما هر گناه به اندازه یک گناه مجازات دارد یا خداوند عفو می کند و بدان احدی با عملش نجات

نخواهد یافت ! (جز اینکه کرم خدا شامل او گردد) عرض کردم حتی تو هم ای رسول خدا؟! فرمود: حتی من، مگر اینکه خداوند مرا مشمول رحمتش سازد!

آیه ۶: اهمیت زمان

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالْعَصْرِ ﴿١﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿٢﴾ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ ﴿٣﴾

"سوگند به وقت عصر (یا نماز عصر، یا عصر طلوع اسلام و عرضه قرآن به جامعه و یا دوران ظهور حکومت الهی مهدی موعود) که واقعاً انسان دستخوش زیان است... مگر کسانی که ایمان آورده و عمل‌های شایسته کرده‌اند و یکدیگر را به حق (به آنچه ثابت و مسلم است از عقاید و اعمال) توصیه کرده و یکدیگر را به شکیبایی - و پایداری - سفارش کردند."

تفسیر نور:

در صدر اسلام، مسلمانان هنگام خداحافظی و جدا شدن از یکدیگر این سوره را تلاوت می‌کردند. خداوند در قرآن، به همه مقاطع زمانی سوگند یاد کرده است. فجر <<وَالْفَجْرِ>>، صبح <<وَالصُّبْحِ>>، روز <<وَالنَّهَارِ>>، شب <<وَاللَّيْلِ>>، چاشت <<وَالضُّحَى>>، سحر <<وَاللَّيْلِ إِذَا يَدْبُرُ>>، عصر <<وَالْعَصْرِ>> گر چه به سحر چند بار سوگند یاد کرده است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که منظور، عصر خروج حضرت مهدی علیه السلام است.

بعضی مراد از عصر را عصر ظهور اسلام گرفته‌اند. بعضی عصر را به معنای لغوی آن یعنی فشار گرفته‌اند، زیرا که فشارها سبب غفلت زدائی و تلاش و ابتکار انسان‌هاست. بعضی مراد از عصر را عصاره هستی یعنی انسان کامل گرفته‌اند و بعضی آن را هنگام نماز عصر دانسته‌اند.

خسارت در مال قابل جبران است، اما خسارت در انسانیت، بالاترین خسارتهاست. (ان الخاسرين الذين خسروا انفسهم)

سفارش دیگران به حق، ممکن است عوارض تلخی داشته باشد که باید با صبر و استقامت به استقبال آن رفت. (تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر)

فخر رازی می‌گوید: انسان در دنیا مانند یخ فروشی است که هر لحظه سرمایه‌اش آب می‌شود و باید هرچه زودتر آن را بفروشد و گرنه خسارت کرده است. با اینکه سفارش به حق و صبر جزء اعمال صالح است ولی به خاطر اهمیت جداگانه بیان شده‌اند. همان‌گونه که صبر و استقامت نیز حق است و (تواصوا بالحق) شامل آن می‌شود. ولی به خاطر اهمیت صبر جداگانه آمده است. (تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر)

قرآن در آیه‌ای دیگر فضل و رحمت الهی را عامل دوری از خسارت شمرده و می‌فرماید: (فلو لا فضل الله عليكم و رحمته لکنتم من الخاسرين)

بنابراین ایمان و عمل صالح و تواصی به حق، در سایه فضل و رحمت الهی حاصل می‌شود و انسان بدون لطف خداوند، نه هدایت می‌شود که به ایمان برسد و نه اهل عمل صالح می‌گردد.

پس انسان الزاماً سرمایه عمر را هر لحظه از دست می‌دهد و ما نمی‌توانیم از رفتن عمر و توان خود جلوگیری کنیم. بخواهیم یا نخواهیم توان و زمان ما از دست ما می‌رود. لذا در این بازار آنچه مهم است انتخاب مشتری است.

اگر به دنبال انجام کار خوب و بدیم اما موفق به عمل نشدیم باز هم پاداش می‌دهد. <<لیس للانسان الا ما سعی>> یعنی اگر کسی سعی کرد گرچه عملی صورت نگرفت کامیاب می‌شود.

همچنین پاداش را چند برابر می‌دهد. <<ضاعفاً مضاعفة>> به قول قرآن تا هفت‌صد برابر پاداش می‌دهد و پاداش انفاق‌های نیک مثل دانه‌ای است که هفت خوشه از آن برآید و در هر خوشه صد دانه باشد.

اما کسانی که در این بازار عمر خود را به هوس‌های خود یا دیگران بفروشند و به فکر رضای خداوند نباشند، خسارتی سنگین کرده‌اند که قرآن چنین تعبیراتی در مورد آنها دارد:

تجارت بد انجام داده‌اند. <<بئسما اشتروا به انفسهم>>

تجارتشان سود ندارد. <<فما ربحت تجارتهم>>

زیان کردند. <<خسروا انفسهم>>

زیان آشکار کردند. <<خسراناً مبيناً>>

در زیان غرق شدند. <<لفی خسر>>

در دید این گروه، زرنگ و زیرک کسی است که بتواند با هر کار و کلام و شیوه‌ای، خواه حق و خواه باطل، زندگی مرفهی برای خود درست کند و در جامعه شهرت و محبوبیتی یا مقام و مدالی کسب کند و در غیر این صورت به او لقب باخته، عقب افتاده و بدبخت می‌دهند.

اما در فرهنگ اسلامی، زیرک کسی است که از نفس خود حساب بکشد و آن را رها نکند، برای زندگی ابدی کار کند و هر روزش بهتر از دیروزش باشد. از مرگ غافل نباشد و به جای هرزگی و حرص و ستم به سراغ تقوی و قناعت و عدالت برود.

امام هادی علیه السلام فرمودند: «الدّنيا سوق ربح قوم و خسر آخرون» دنیا بازاری است که گروهی سود بردند و گروهی زیانکار شدند.

نکته ها:

۱- دوران تاریخ بشر، ارزش دارد و خداوند به آن سوگند یاد کرده است. پس از عبرت‌های آن پند بگیریم. <<والعصر>>

۲- انسان از هر سو در خسارت است. <<لفی خسر>>

۳- انسان مطلق که در مدار تربیت انبیا نباشد، در حال خسارت است. <<ان الانسان لفی خسر>>

۴- تنها راه جلوگیری از خسارت، ایمان و عمل است. <<امنوا و عملوا الصالحات>>

۵ - به فکر خود بودن کافی نیست. مؤمن در فکر رشد و تعالی دیگران است. <<تواصوا بالحق>>

۶- سفارش به صبر به همان اندازه لازم است که سفارش به حق. <<بالحق - بالصبر>>

۷- ایمان بر عمل مقدم است، چنانکه خودسازی بر جامعه سازی مقدم است. <<آمنوا و عملوا... و تواصوا>>

۸ - بدون ایمان و عمل و سفارش دیگران به حق و صبر، خسارت انسان بسیار بزرگ است. <<لفی خسر>> (نکره بودن «خُسْر» و تنوین آن نشانه عظمت خسارت است.)

۹- اقامه‌ی حق به استقامت نیاز دارد. <<تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر>>

۱۰- جامعه زمانی اصلاح می‌شود که همه مردم در امر به معروف و نهی از منکر مشارکت داشته باشند. هم پند دهند و هم پند بپذیرند. <<تواصوا بالحق>> (کلمه «تواصوا» برای کار طرفینی است)

۱۱- نجات از خسارت زمانی است که انسان در صدد انجام تمام کارهای نیک باشد گرچه موفق به انجام آنها نشود. <<عملوا الصالحات>> (کلمه «الصالحات» به صورت جمع محلی به الف و لام آمده است)

۱۲- ایمان باید جامع باشد نه جزئی. ایمان به همه اجزا دین، نه فقط برخی از آن. <<الَّذِينَ آمَنُوا>> (ایمان، مطلق آمده است تا شامل تمام مقدسات شود.)

تفسیر نمونه:

در ابتدای این سوره با قسم تازه ای روبرو می‌شویم، می‌فرماید: به عصر سوگند! (و العصر).

واژه “عصر” در اصل به معنی فشردن است، و سپس به وقت عصر اطلاق شده، به خاطر اینکه برنامه‌ها و کارهای روزانه در آن پیچیده، و فشرده می‌شود. سپس این واژه به معنی مطلق زمان و دوران تاریخ بشر و یا بخشی از زمان، مانند عصر ظهور اسلام و قیام پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، و امثال آن استعمال شده است، و لذا در تفسیر این سوگند مفسران احتمالات زیادی گفته‌اند:

۱ - بعضی آن را اشاره به همان وقت عصر می‌دانند، به قرینه اینکه در بعضی دیگر از آیات قرآن به آغاز روز سوگند یاد شده است مانند “والضحی” (ضحی / ۱) یا والصبح اذا اسفر (مدثر / ۳۴).

این سوگند به خاطر اهمیتی است که این موقع از روز دارد چرا که زمان زمان دگرگونی نظام زندگی و حیات انسان‌ها است، کارهای روزانه پایان می‌گیرد، پرندگان و حیوانات به لانه‌های خود باز می‌گردند، خورشید سر در افق مشرق فرو می‌کشد و هوا تدریجاً رو به تاریکی می‌رود.

این دگرگونی انسان را به قدرت لایزال الهی که بر این نظام حاکم است متوجه می‌سازد، و در حقیقت نشانه‌ای از نشانه‌های توحید و آیتی از آیات پروردگار است که شایسته سوگند می‌باشد.

۲ - بعضی دیگر آن را اشاره به سراسر زمان و تاریخ بشریت دانسته‌اند که مملو از درس‌های عبرت، و حوادث تکان دهنده و بیدارگر است، و روی همین جهت آنچنان عظمتی دارد که شایسته سوگند الهی است.

۳ - بعضی روی قسمت خاصی از این زمان مانند عصر قیام پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) یا عصر قیام مهدی (علیه السلام) که دارای ویژگی و عظمت خاصی در تاریخ بشر بوده و هست انگشت گذارده و سوگند را ناظر به آن می‌دانند.

۴ - بعضی نیز به همان ریشه لغوی این واژه برگشته، و سوگند را ناظر به انواع فشارها و مشکلاتی می‌دانند که در طول زندگی انسان‌ها رخ می‌دهد، آنها را از خواب غفلت بیدار می‌کند، به یاد خداوند بزرگ میان دارد، و روح استقامت را پرورش می‌دهد.

۵ - بعضی دیگر آن را اشاره به انسان‌های کامل می‌دانند که عصاره عالم هستی و جهان آفرینشند.

۶ - بالاخره بعضی آن را ناظر به “نماز عصر” شمرده‌اند، به خاطر اهمیت ویژه‌ای که در میان نمازها دارد، زیرا آنها “صلاة وسطی” را که در قرآن روی آن تأکید خاصی به عمل آورده نماز عصر می‌دانند.

با اینکه تفسیرهای فوق با هم تضادی ندارد و ممکن است همه در معنی آیه جمع باشد و سوگند به تمام این امور مهم یاد شود، ولی در میان آنها از همه مناسب‌تر همان عصر به معنی زمان و تاریخ بشر است، چرا که بارها گفته‌ایم سوگندهای قرآن همواره متناسب با مطلبی است که سوگند به خاطر آن یاد شده و مسلم است که خسران انسان‌ها در زندگی نتیجه گذشتن زمان عمر آنها است و یا عصر قیام پیغمبر

خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) به خاطر اینکه برنامه چهار ماده‌ای ذیل سوره در چنین عصری نازل گردیده .

از آنچه گفته شد عظمت آیات قرآن و گستردگی مفاهیم آن به خوبی روشن می‌شود که یک کلمه از آن تا چه حد پر معنی و شایسته تفسیرهای عمیق و گوناگونی است . در آیه بعد اشاره به چیزی می‌کند که این سوگند مهم برای آن یاد شده است می‌فرماید: به طور مسلم همه انسان‌ها در زیانند (ان الانسان لفی خسر). سرمایه‌های وجودی خود را چه بخواهند یا نخواهند از دست می‌دهند، ساعات و ایام و ماه‌ها و سال‌های عمر به سرعت می‌گذرد، نیروهای معنوی و مادی تحلیل می‌رود و توان و قدرت کاسته می‌شود.

آری انسان، همانند کسی است که سرمایه عظیمی در اختیار داشته باشد و بی آنکه بخواهد هر روز بخشی از آن سرمایه‌ها را از او بگیرند، این طبیعت زندگی دنیا است، طبیعت زیان کردن مداوم !

یک قلب، استعداد معینی برای ضربان دارد. وقتی آن استعداد و توان پایان گرفت قلب خود به خود می‌ایستد، بی آنکه عیب و علت و بیماری در کار باشد و این در صورتی است که بر اثر بیماری قبلا از کار نیفتد همچنین سایر دستگاه‌های وجودی انسان و سرمایه‌های استعدادهاى مختلف او.

“خسر” (بر وزن عسر) و “خسران” چنانکه راغب در مفردات می‌گوید: به معنی کم شدن سرمایه است، گاه به انسان نسبت داده می‌شود و می‌گویند فلان کس زیان کرد و گاه به خود عمل نسبت داده می‌شود و می‌گویند: تجارتش زیان کرد. این واژه غالبا در سرمایه‌های برونی مانند مال و مقام به کار می‌رود، و گاه در سرمایه‌های درونی مانند صحت و سلامت و عقل و ایمان و ثواب و این همان است که خداوند متعال به عنوان “خسران مبین” (زیان آشکار) از آن یاد فرموده آنجا که می‌گوید:

آیه ۷ : خسارت نفس

إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ
أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ

(زمر - ۱۵)

زیانکاران واقعی کسانی هستند سرمایه وجود خود و خانواده خویش را در قیامت از دست می‌دهند، بدانید خسران مبین همین است.

به هر حال از نظر جهان‌بینی اسلام دنیا یک بازار تجارت است همان‌گونه که در حدیثی از امام هادی (علیه السلام) علی بن محمد النقی می‌خوانیم: "الدُّنْيَا سَوْقٌ رَبِحَ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخَرُونَ" "دنیا بازاری است که جمعی در آن سود می‌برند و جمع دیگری زیان"

آیه مورد بحث می‌گوید همه در این بازار بزرگ زیان می‌کنند مگر یک گروهی که برنامه آنها در آیه بعد بیان شده است.

می‌فرماید مگر کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند و یکدیگر را به طرفداری و انجام حق سفارش کردند، و یکدیگر را به صبر و استقامت توصیه نمودند "إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ" و به تعبیر دیگر چیزی که می‌تواند جلوه این زیان بزرگ را بگیرد و آن را به منفعت و سودی عظیم مبدل کند آن است که در برابر از دست دادن این سرمایه، سرمایه ای گرانبهاتر و ارزشمندتر به دست آورد که نه تنها جای خالی آن سرمایه پر شود، بلکه دهها و صدها و هزاران بار از آن بیشتر و بهتر باشد. هر نفسی که انسان می زند یک گام به مرگ نزدیک تر می‌شود چنانکه امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در آن عبارت نورانش فرمود: "نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَى أَجَلِهِ" نفس‌های انسان گام‌های او به سوی مرگ است. گروهی سرمایه‌های نفیس عمر و زندگی را از دست می‌دهند و در برابر آن مالی مختصر یا بسیار، خانه‌ای محقر یا کاخی زیبا، فراهم می‌سازند. گروهی تمام این سرمایه

را برای رسیدن به مقامی از دست می دهند و گروه هایی آن را در مسیر عیش و نوش و لذات زودگذر مادی.

مسلمانها هیچ یک از اینها نمی توانند بهای آن سرمایه عظیم باشد، بهای آن فقط و فقط رضای خدا و مقام قرب او است یا همان گونه که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرموده " إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهِ " " برای وجود شما بها و قیمتی جز بهشت نیست، مبادا آن را به کمتر از آن بفروشید "

و یا همانگونه که در دعای ماه رجب از امام صادق (علیه السلام) آمده است : " حَابَ الْوَأَفْدُونَ عَلَى غَيْرِكَ وَ خَسِرَ الْمُتَعَرِّضُونَ إِلَّا لَكَ " " آنها که بر غیر تو وارد شوند مأیوس خواهند شد و آنها که به سراغ غیر تو آیند زیانکارند! " و بی جهت نیست که یکی از نام های قیامت " یوم التغابن " است، همان گونه که در آیه ۹ سوره تغابن آمده است ذلک یوم التغابن : آن روز معلوم می شود چه کسانی مغبون شده و زیان کرده اند. حسن مطلب، و لطف مسأله اینجا است که از یک سو خریدار سرمایه های وجود انسان خداوند بزرگ است " إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ " (توبه/ ۱۱۱). از سوی دیگر سرمایه های کم را نیز خریداری می کند: " فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ " (زلزال - ۷).

و از سوی دیگر بهای عظیم در برابر آن می پردازد و گاه ده برابر و گاه تا هفت صد برابر و گاه بیشتر " فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِّنْهُ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ " (بقره / ۲۶۱) و همان گونه که در دعا وارد شده است " يَا مَنْ يَقْبَلُ الْإِسِيرَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ " ای خدایی که حسنات کم را می پذیری و گناهان بسیار را می بخشی و از سوی چهارم با اینکه تمام سرمایه ها را خودش در اختیار گذاشته آنقدر بزرگواریست که برمی گردد و همان ها را با گران ترین قیمت خریداری می کند!

قابل توجه اینکه قرآن برای نجات از آن خسران عظیم برنامه جامعی تنظیم کرده که در آن بر چهار اصل تکیه شده است :

اصل اول در این برنامه مسأله " ایمان " است که زیربنای همه فعالیت های انسان را تشکیل می دهد، چرا که تلاش های عملی انسان از مبانی فکری و اعتقادی او

سرچشمه می‌گیرد، نه همچون حیوانات که حرکاتشان به خاطر انگیزه‌های غریزی است .

و به تعبیر دیگر اعمال انسان تبلوری است از عقائد و افکار او و به همین دلیل تمام انبیای الهی قبل از هر چیز به اصلاح مبانی عقیدتی امت‌ها می‌پرداختند، مخصوصاً با شرک که سرچشمه انواع رذائل و بدبختی‌ها و پراکندگی‌ها است به مبارزه می‌پرداختند.

جالب اینکه ایمان در اینجا به طور مطلق ذکر شده است، تا شامل ایمان به همه مقدسات گردد، یعنی از ایمان به خدا و صفات او گرفته، تا ایمان به قیامت و حساب و جزا و کتب آسمانی و انبیای الهی و اوصیای آنها.

در اصل دوم به میوه درخت بارور و پر ثمره ایمان پرداخته از "اعمال صالح" سخن می‌گوید.

چه تعبیر وسیع و پر محتوایی، آری صالحات همان اعمال شایسته نه فقط عبادات، نه تنها انفاق فی سبیل الله، نه فقط جهاد در راه خدا، نه تنها کسب علم و دانش، بلکه هر کار شایسته‌ای که وسیله تکامل نفوس و پرورش اخلاق و قرب الی الله و پیشرفت جامعه انسانی در تمام زمینه‌ها شود.

این تعبیر حتی کارهای کوچکی همچون برداشتن یک سنگ مزاحم را از سر راه مردم شامل می‌شود، تا نجات میلیون‌ها میلیون انسان از گمراهی و ضلالت و نشر آئین حق و عدالت در تمام جهان .

ممکن است گاهی اوقات اعمال صالح از بعضی از انسان‌های غیر مؤمن سرزند ولی مسلماً ریشه‌دار و پایدار و گسترده نیست، چرا که از انگیزه‌های عمیق الهی سرچشمه نمی‌گیرد و از جامعیت برخوردار نیست ...

ایمان تنها یک اندیشه و اعتقاد در زوایای روح و فاقد هرگونه تأثیر نیست، ایمان تمام وجود انسان را به رنگ خود در می‌آورد.

به همین دلیل در آیات قرآن غالباً عمل صالح همراه ایمان به عنوان "لازم و ملزوم" یکدیگر آمده است، در آیه ۹۷ سوره نحل می‌خوانیم: "مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً" و در آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون می‌خوانیم "

تأسف بدکاران بعد از جدایی از این عالم در این است که چرا عمل صالحی انجام نداده‌اند، و لذا با اصرار زیاد تقاضای بازگشت برای انجام عمل صالح می‌کنند " رَبِّ ارْجِعُونِ، لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ " و در آیه ۵۱ سوره مؤمنون آمده است که خداوند به رسولانش دستور می‌دهد از طبیات تناول کنید و عمل صالح بجا آورید "یا ایها الرسل کلوا من الطبیات و اعملوا صالحاً" و از آنجا که ایمان و اعمال صالح هرگز تداوم نمی‌یابد مگر اینکه حرکتی در اجتماع برای دعوت به سوی حق و شناخت و معرفت آن از یکسو و دعوت به استقامت و صبر در طریق انجام این دعوت از سوی دیگر صورت پذیرد، به دنبال این دو اصل، به دو اصل دیگر اشاره می‌فرماید که در حقیقت ضامن اجرای دو اصل اساسی "ایمان" و "عمل صالح" است.

در اصل سوم به مسأله "تواصی به حق" یعنی دعوت همگانی و عمومی به سوی حق اشاره می‌کند، تا همگان حق را از باطل به خوبی بشناسند و هرگز آن را فراموش نکنند در مسیر زندگی از آن منحرف نگردند.

"تواصوا" از ماده "تواصی" همان‌گونه که راغب در مفردات آورده به معنی آن است که بعضی بعض دیگر را سفارش کنند.

و "حق" به معنی "واقعیت" یا "مطابقت با واقعیت" است، در کتاب "وجوه قرآن" دوازده معنی و مورد استعمال برای این کلمه در قرآن مجید ذکر شده است، مانند خدا، قرآن اسلام، توحید، عدل، صدق، آشکار بودن، واجب بودن و مانند اینها، ولی همه آنها به ریشه‌ای که در بالا گفتیم باز می‌گردد.

به هر حال جمله "تواصوا بالحق" معنی بسیار وسیعی دارد که هم امر به معروف و نهی از منکر را شامل می‌شود، و هم تعلیم و ارشاد جاهل و تنبیه غافل و تشویق و تبلیغ ایمان و عمل صالح را. بدیهی است کسانی که یکدیگر را به حق سفارش می‌کنند، خود باید طرفدار حق و عامل به آن باشند.

در اصل چهارم مسأله شکیبایی و "صبر" و استقامت و سفارش کردن یکدیگر به آن مطرح است، چرا که بعد از مسأله شناخت و آگاهی، هر کس در مسیر عمل در هر گام با موانعی روبرو است اگر استقامت و صبر نداشته باشد هرگز نمی‌تواند احقاق حق کند و عمل صالحی انجام دهد و یا ایمان خود را حفظ کند.

آری احقاق حق و اجرای حق و ادای حق در جامعه جز با یک حرکت و تصمیم گیری عمومی و استقامت و ایستادگی در برابر موانع ممکن نیست .

صبر در اینجا نیز معنی وسیع و گسترده ای دارد که هم صبر بر اطاعت را شامل می شود و هم صبر در برابر انگیزه های معصیت و هم صبر در برابر مصائب و حوادث ناگوار و از دست دادن نیروها و سرمایه ها و ثمرات .

با توجه به آنچه در بالا در مورد این اصول چهارگانه که به حق جامع ترین برنامه حیات و سعادت انسان ها است گفته شد روشن می شود که چرا در روایات آمده است که وقتی اصحاب و یاران پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به یکدیگر می رسیدند پیش از آنکه از هم جدا شوند سوره و العصر را می خواندند و محتوای بزرگ این سوره کوچک را یادآور می شدند، سپس با یکدیگر خداحافظی کرده به سراغ کار خود می رفتند.

آیه ۸ : توجه به ایثار و مستضعفان

وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتِمَّى النِّسَاءِ الَّتِي لَا تَوْلُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضَعِّفِينَ مِنَ الْوُلَدِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا

(نساء/۱۲۷)

"و درباره زنان (ازدواج با آنها وارث آنها) از تو فتوا خواهند، بگو: خداوند درباره آنها به شما فتوا می‌دهد و نیز درباره آنچه در این کتاب بر شما خوانده می‌شود درباره دختران یتیمی که حقوق مقرر آنها را نمی‌دهید و رغبتی به ازدواج با آنها ندارید و نیز درباره کودکان مستضعف (که اموالشان را می‌خورید، فتوا می‌دهد) و (توصیه می‌کند به) اینکه با یتیمان به عدل و قسط رفتار نمایید. و هر خیری که به جا آورید حتماً خدا به آن داناست..."

تفسیر نمونه :

آیه فوق به پاره ای از سؤالات و پرسش‌هایی که درباره زنان (مخصوصاً دختران یتیم) از طرف مردم می‌شده است پاسخ می‌گوید و می‌فرماید: "ای پیامبر از تو درباره احکام مربوط به حقوق زنان، سؤالاتی می‌کنند بگو خداوند در این زمینه به شما فتوا و پاسخ می‌دهد."

(وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ).

سپس اضافه می‌کند آنچه در قرآن مجید درباره دختران یتیمی که اموال آنها را در اختیار می‌گرفتید، نه با آنها ازدواج می‌کردید و نه اموالشان را به آنها می‌سپردید که با

دیگران ازدواج کنند، به قسمتی دیگر از سؤالات شما پاسخ می‌دهد و زشتی این عمل ظالمانه را آشکار می‌سازد.

سپس درباره پسران صغیر که طبق رسم جاهلیت از ارث ممنوع بودند توصیه کرده و می‌فرماید: “خداوند به شما توصیه می‌کند که حقوق کودکان ضعیف را رعایت کنید” (وَالْمُسْتَضَعْفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ).

بار دیگر درباره حقوق یتیمان به طور کلی تاکید کرده و می‌گوید: “و خدا به شما توصیه می‌کند که در مورد یتیمان به عدالت رفتار کنید” (وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ)

و در پایان به این مسئله توجه می‌دهد که “هر گونه عمل نیکی مخصوصا درباره یتیمان و افراد ضعیف، از شما سر زند از دیدگاه علم خداوند مخفی نمی ماند، و پاداش مناسب آن خواهید یافت” (وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا).

ضمنا باید توجه داشت که جمله یستفتونک در اصل از ماده “فتی” و “فتیا” گرفته شده که بمعنی پاسخ به مسائل مشکل است و از آنجا که ریشه اصلی این لغت “فتی” به معنی جوان نارس می‌باشد ممکن است نخست در مسائلی که انسان پاسخ‌های جالب و تازه و نوری برای آن انتخاب کرده به کار رفته باشد و سپس در مورد پاسخ به تمام مسائل انتخاب شده است.

تفسیر مجمع البیان :

شان نزول

۱- در شأن نزول و داستان فرود دومین آیه مورد بحث آورده‌اند که یکی از مسلمانان به نام «رافع» دو همسر داشت که یکی سالخورده بود و دیگری جوان و با نشاط. او همسر سالخورده‌اش را طلاق گفت، اما در روزهای پایانی عده به او گفت: اگر دوست دارد در خانه شوی خویش بماند و نرود، او حاضر است دگرباره رجوع نماید، با این شرط که اگر زن جوان را درپاره‌ای از اوقات بر او مقدم داشت اظهار ناخشنودی نکند.

همسر سالخورده‌اش پذیرفت و با هم آشتی کردند و این صلح و آشتی همان است که در موردش این آیه شریفه بر قلب مصفای پیامبر فرود آمد که

آیه ۹: سازگاری

وَإِنْ أَمْرًا خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا

(نساء/۱۲۸)

اگر زنی از شوی خویش بیم ناسازگاری یا روگردانی داشته باشد، بر آن دو تن گناهی نیست که از راه صلح عادلانه و انسانی با یکدیگر طرح آشتی بریزند و راه سازش در پیش گیرند که صلح و سازش بهتر است.

۲- اما ابن عباس آورده است که «سوده» همسر پیامبر گرامی می‌ترسید که پیامبر او را طلاق دهد؛ از این رو به آن حضرت پیشنهاد نمود که مرا بسان دیگر همسرانت نگاهدار و این افتخار پیوند با خود را از من سلب مکن، اما هیچ ناخشنود نخواهم بود که از حقوق خویش به سود «عایشه» بگذرم؛ و این بود که این آیه شریفه فرود آمد که "إِنْ أَمْرًا خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا..."

از آیه شریفه چنین دریافت می‌شود که پرسش آنان در مورد بانوان در قلمرو دین، پیرامون حقوق و حدود آنان بر عهده مردان و نیز حقوق متقابل مردان بر عهده آنان و یا بر محور حقوق و وظایف متقابل در نظام خانواده است، تا همه رواها و نارواها در مورد آنان روشن شود. (قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ)

در تفسیر این فراز از آیه شریفه دیدگاه‌ها یکسان نیست:

۱ - گروهی از جمله «ابن عباس» بر آنند که منظور آیاتی است که درباره ارث دختران یتیم در آغاز سوره تلاوت شده است.

در بیان این موضوع آورده‌اند که در جاهلیت ارث دو گروه را نمی‌دادند و به صورت‌های گوناگون حق آنان را پایمال می‌نمودند. گروه نخست کودکانی بودند که از پرداخت حقوق آنان و رعایت حدودشان به این بهانه که کودک هستند و باید صبر کنند تا بزرگ شوند، سرباز می‌زدند؛ و گروه دوم زنان بودند که اینان را نیز به بهانه عدم توانایی در پیکار و شرکت در جنگ، ارثشان را نمی‌دادند و آنان را محروم ساختند؛ از این رو خداوند آیات ارث را برای احیا و تأمین حقوق این دو گروه فرو فرستاد؛ و این جمله اشاره به آیات ارث دارد.

۲ - از «عایشه» در این مورد آورده‌اند که گفت: منظور از جمله «لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ» مهریه زنان است، چرا که در جاهلیت مهریه دختران یتیم را می‌خوردند؛ از این رو خداوند به آنان در مورد این حق کشی هشدار می‌دهد و می‌فرماید: اگر می‌ترسید که در مورد یتیمان به دادگری رفتار نکنید، با زنان پاک و پاکیزه دیگری ازدواج کنید. با این بیان، منظور از «وَمَا يَتْلَىٰ عَلَيْكُمْ...» همین آیه شریفه «وَأَن خِفْتُمْ...» است. یادآوری می‌گردد که «طبری» دیدگاه نخست را پذیرفته و بر دیدگاه دوم اشکال کرده است که مهریه از چیزهایی نیست که بدون ازدواج از حقوق زنان شناخته شود؛ از این رو بانویی که ازدواج نکرده است مهریه‌ای نخواهد داشت و این با آیه نمی‌سازد، پس دیدگاه نخست بهتر است.

۳ - و گروهی نیز بر آنند که منظور از جمله «لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ» عبارت از ازدواج است که در سوره مبارکه نور، خدای فرزانه در مورد آن فرمان می‌دهد و می‌فرماید: «وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنكُمْ...» (جوانان بی همسر خود، و غلامان و کنیزان درستکاران را همسر دهید.) و این تأکید و یادآوری بدان دلیل است که سرپرستان دختران یتیم از ازدواج آنان به دلایلی جلوگیری می‌کردند.

برای نمونه آورده‌اند که فردی سرپرستی دختر یتیمی را به عهده داشت و دخترک از زیبایی و جمال چندان بهره‌ای نداشت، اما ثروتی بسیار به او از راه ارث رسیده بود. او را در خانه زندانی ساخته بود تا بمیرد و ثروتش را ببلعد.

و نیز آورده‌اند که «جابر بن عبدالله» دختر عمویی داشت که نابینا بود و در همان حال ثروت هنگفتی به ارث برده بود. «جابر» نه خود تمایلی به ازدواج با او داشت و نه اجازه می‌داد تا او با دیگران ازدواج کند؛ چرا که می‌ترسید ثروت او را همسرش تصاحب کند؛ از این رو موضوع را با پیشوای گران‌قدر توحید در میان نهاد و آن جا بود که این آیه شریفه فرود آمد.

(وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ)

با عنایت به دیدگاه اول و سوم معنای این فراز از آیه شریفه این است که: شما تمایلی به ازدواج با آنان ندارید و دارایی‌شان را نیز در اختیارشان قرار نمی‌دهید تا دیگری بر پیوند با آنان تمایل پیدا کند. و بدین سان دوستم بزرگ در حق دختران یتیم روا می‌دارید:

۱ - نخست این که دارایی آنان را نمی‌دهید تا دیگری با آنان ازدواج کند.

۲ - دیگر این که آنان را در خانه نگاه داشته و خود هم با آنان ازدواج نمی‌کنید.

اما با توجه به تفسیر دوم، معنای آیه این است که: شما به خاطر زیبایی آنان و یا دارایی شان میل دارید با آنان ازدواج کنید.

(وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ)

و نیز خدا به شما فرمان می‌دهد که حقوق کودکان و ناتوانان را به آنان بدهید. این دستور بدان دلیل آمد که در جاهلیت ارث پسران و دختران صغیر را نمی‌دادند. و این فراز از آیه یاد آور همان فرمان صریح است که می‌فرماید:

«وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ...».

و دارایی یتیمان را به آنان بدهید...

وَأَنْ تَقُولُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ

و نیز خدا فرمان می‌دهد که در مورد حقوق یتیمان و پرداخت ارث آنان، خواه دختر باشند و یا پسر، در هر حال و در همه امور و شئونشان بر اساس دادگری و عدالت رفتار کنید.

ذکر این نکته لازم است که این آیه شریفه اشاره به سومین سوره مبارکه دارد که می‌فرماید: «وَأِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ...»

اگر بیم آن دارید که در صورت ازدواج با دختران یتیم نتوانید بر اساس عدل و انصاف رفتار کنید، با زنان دیگری که برای شما حلال شده اند ازدواج نمایید...

وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا

و هر کار شایسته ای که انجام دهید و هر گامی در تأمین حقوق زنان و یتیمان بردارید و بدین وسیله به انجام فرمان خدا همت گمارید، خدا به آن کار شما هماره داناست. بنابراین به شما بر اساس اندیشه و عملکردتان پاداش خواهد داد و هیچ کارشایسته‌ای نزد او تباه و بدون پاداش نخواهد ماند.

تفسیر نور

«نشوز» از ریشه‌ی «نشر» - زمین بلند - و معنای آن طغیان است. در آیه‌ی ۳۴ همین سوره سخن از نشوز زن آمده است «تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ» و اینجا کلام از نشوز و سرکشی مرد است.

«شُح» در زن، نپوشیدن لباس خوب و ترک آرایش است. و در مرد، نپرداختن مهریه و نفقه و نشان ندادن علاقه.

امام صادق علیه السلام در ذیل آیه فرمود: این آیه مربوط به کسی است که از همسرش لذتی نمی‌برد و بنای طلاقش را دارد، زن می‌گوید: مرا طلاق نده، اگر خواستی همسر دیگری بگیر و مرا هم داشته باش.

نکته‌ها:

۱- علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد. در مسائل خانوادگی قبل از آنکه کار به طلاق بکشد باید چاره‌ای اندیشید. «خافت»

۲- گذشت از حقی برای رسیدن به مصلحت بالاتر و حفظ خانواده، مانعی ندارد و بهتر از پافشاری برای گرفتن حق است. «فَلَا جُنَاحَ»

۳- در مسائل خانواده، مرحله‌ی اول اصلاح خود زوجین، بدون دخالت دیگران است. اگر نشد، دیگران دخالت کنند. «أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا»

- ۴- بهره‌ی همسر از همسر، حقّی قابل گذشت است. حکمی نیست که قابل تغییر نباشد. « لَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَا أَنْ یُصْلِحَا »
- ۵ - حقّ خانواده بیش از حقّ شخصی زن یا مرد است. به خاطر حفظ خانواده، باید از حقّ شخصی گذشت. « وَالصَّلَاحُ خَیْرٌ »
- ۶- صلح، همیشه با پرداخت مال نیست. گاهی گذشت از حقّ، زمینه‌ساز مصالحه و آشتی است. و بخل مانع آن است. « وَأُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ »
- ۷- رمز تزلزل بسیاری از خانواده‌ها، تنگ نظری و بخل و حرصی است که انسان را احاطه کرده است. « وَأُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ »
- ۸ - گذشت مرد از تمایلات جنسی و رعایت عدالت میان دو همسر، از نمونه‌های تقوا و احسان است. « وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا »
- ۹- نظام حقوقی اسلام با نظام اخلاقی آن آمیخته است. « یُصْلِحَا ... تُحْسِنُوا »
- ۱۰- چه گذشتن از حقّ خود و چه نیکی به همسر، همه در محضر خداوند است. « فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا »
- ۱۱- مرد هوسباز بداند که اگر به خاطر کامیابی خود، همسر قبل را در فشار قرار دهد و او به ناچار مسئله‌ای را بپذیرد، خدا به عملکردش آگاه است. « كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا »

آیه ۱۰: دفاع از محرومین و مستضعفان

وَمَا لَكُمْ لَا تَقْتُلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ
وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ
الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا

(نساء / ۷۵)

"و شما را چه شده که در راه خدا و (نجات) مستضعفان (ناتوان داشته‌شدگان) از مردان و زنان و کودکان (از مسلمین مکه که در سلطه مشرکین آن روز بودند و هر مستضعفی که در سلطه مستکبران هر عصر می‌باشد) نمی‌جنگید، آنان که همواره می‌گویند: پروردگارا ما را از این شهری که اهلش ستمکارند بیرون بر و برای ما از جانب خود سرپرستی قرار ده و برای ما از سوی خود یابوری معین کن."

تفسیر نمونه

در آیه گذشته از مومنان دعوت به جهاد شده است، ولی روی ایمان به خدا و رستاخیز و استدلال سود و زیان تکیه شده است؛ اما این آیه دعوت به سوی جهاد بر اساس تحریک عواطف انسانی می‌کند و می‌گوید: "چرا شما در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکان مظلوم و بی‌دفاعی که در چنگال ستمگران گرفتار شده‌اند مبارزه نمی‌کنید آیا عواطف انسانی شما اجازه می‌دهد که خاموش باشید و این صحنه‌های رقت‌بار را تماشا کنید."

سپس برای شعله‌ور ساختن عواطف انسانی مومنان می‌گوید "این مستضعفان همانها هستند که در محیط‌هایی خفقان‌بار گرفتار شده و امید آنها از همه جا بریده است، لذا دست به دعا برداشته و از خدای خود می‌خواهند که از آن محیط ظلم و ستم بیرون روند."

و نیز از خدای خود تقاضا می‌کنند که ولی و سرپرستی برای حمایت آنها بفرستد. (وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا).

و یار و یاور برای نجات آنها برانگیزد. (وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا). در حقیقت آیه فوق اشاره به این است که خداوند دعای آنها را مستجاب کرده و این رسالت بزرگ انسانی را بر عهده شما گذاشته، شما “ولی” و “نصیری” هستید که از طرف خداوند برای حمایت و نجات آنها تعیین شده‌اید. بنابراین نباید این فرصت بزرگ و موقعیت عالی را به آسانی از دست دهید. ضمناً از این آیه چند نکته دیگر استفاده می‌شود:

۱ - جهاد اسلامی همان‌طور که قبلاً هم اشاره شد برای بدست آوردن مال و مقام و یا منابع طبیعی و مواد خام کشورهای دیگر نیست، برای تحصیل بازار مصرف و یا تحمیل عقیده و سیاست نمی‌باشد، بلکه تنها برای نشر اصول فضیلت و ایمان و دفاع از ستم‌دیدگان و زنان و مردان بال و پرشکسته و کودکان محروم و ستم دیده است و به این ترتیب جهاد دو هدف جامع دارد که در آیه فوق به آن اشاره شده یکی “هدف الهی” و دیگری “هدف انسانی” و این دو در حقیقت از یکدیگر جدا نیستند و به یک واقعیت باز می‌گردند.

۲ - از نظر اسلام محیطی قابل زیست است که بتوان در آن آزادانه به عقیده صحیح خود عمل نمود، اما محیطی که خفقان آن را فرا گرفته و حتی انسان آزاد نیست بگوید مسلمانم، قابل زیست نمی‌باشد و افراد با ایمان آرزو می‌کنند که از چنین محیطی خارج شوند، زیرا چنین محیطی مرکز فعالیت ستمگران است. قابل توجه اینکه “مکه” هم شهر بسیار مقدس و هم وطن اصلی مهاجران بود. در عین حال وضع خفقان بار آن سبب شد که از خدای خود بخواهند از آنجا بیرون روند.

۳ - در ذیل آیه فوق چنین می‌خوانیم مسلمانانی که در چنگال دشمن گرفتار بوده‌اند برای نجات خویش نخست تقاضای ولی از جانب خداوند کرده‌اند و سپس نصیر برای نجات از چنگال ظالمان قبل از هر چیز وجود “رهبر” و سرپرست لایق و دلسوز لازم است و سپس یار و یاور و نفرات کافی، بنابراین وجود یار و یاور هر چند فراوان باشد بدون استفاده از یک رهبری صحیح بی‌نتیجه است.

۴ - افراد با ایمان همه چیز را از خدا می‌خواهند و دست نیاز به سوی غیر او دراز نمی‌کنند و حتی اگر تقاضای ولی و یاور می‌نمایند از او می‌خواهند.

تفسیر نور

آیه درباره‌ی مسلمانانی است که تحت فشار و شکنجه‌ی مردم مکه قرار داشتند و از کسانی که جهاد در راه آزادی آنان را رها کرده‌اند، نکوهش می‌کند. امام باقر علیه السلام فرمود: مقصود از مستضعفینی که در تحت حکومت ظالمانند، ما هستیم و امام صادق علیه السلام در پاسخ به اینکه مستضعفین چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که نه مؤمن هستند و نه کافر. نکته‌ها:

۱- مسلمانان باید نسبت به هم، غیرت و تعصب مکتبی داشته باشند و در برابر ناله‌ها و استغاثه‌ها بی‌تفاوت نباشند. «مالکم...»

۲- از اهداف جهاد اسلامی، تلاش برای رهایی مستضعفان از سلطه ستمگران است. «فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ».

۳- اسلام مرز نمی‌شناسد، هر جا که مستضعفی باشد، جهاد هست. «وَالْمُسْتَضْعَفِينَ»

۴- ارتش اسلام باید به حدی مقتدر باشد که نجات بخش تمام محرومان جهان باشد. «مَا لَكُمْ لَّا تُقَاتِلُونَ»

۵ - در شیوه‌ی دعوت به جهاد، باید از عواطف مردم کمک گرفت. «وَالْمُسْتَضْعَفِينَ... الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا...»

۶- سرپرستی و ولایت بر مسلمانان باید از طرف خدا باشد. «مِنْ لَّدُنكَ وَلِيًّا»

تفسیر مجمع البیان

۷- آیه مبارکه بیانگر این واقعیت است که تقلید در اصول دین پذیرفته نیست، چرا که قرآن با صراحتی وصف‌ناپذیر مردم را به تفکر و تدبیر فرا می‌خواند.

۸ - و نیز بیانگر آن است که می‌توان با مراجعه آگاهانه و عادلانه به سوی قرآن، پیام و محتوای آن را دریافت و عمل کرد و این پندار که بدون حضور پیامبر و تفسیر آن

حضرت نمی‌توان تفسیر قرآن را دریافت، پنداری بی‌اساس است؛ چرا که قرآن مردم را به تفکر و تدبیر در آیات خویش فرا می‌خواند.

۹ - و نیز بیانگر این واقعیت است که هماهنگی کران تا کران واژه‌ها، آیات و مفاهیم قرآن، بزرگ‌ترین و زنده‌ترین سند آسمانی بودن قرآن است؛ چرا که اگر از جانب غیر خدا بود نمی‌توانست از تناقض و تضاد و اشتباه تهی باشد.

۱۰ - و نیز نشانگر آن است که گفتار ناهماهنگ و متناقض از کارهای خدا نیست، چرا که او از هر ناتوانی و ناهماهنگی و ضعف و عیبی پاک و منزّه است.

آیه ۱۱: آفرینش

وَهُوَ
الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ
عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ
قُلْتِ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
إِنْ هَذَا إِلَّا إِسْحَرُومٌ

(هود/۷)

"و او همان است که آسمان ها و زمین را در حالی که تخت (سلطنت) او بر آب بود در شش روز (در مدتی مساوی با شش روز روشن یا شش شبانه روز یا شش دوران) بیافرید تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید و اگر بگویی که شما حتما پس از مرگ برانگیخته می شوید، کسانی که کفر ورزیده اند خواهند گفت: این (گونه سخنان) نیست جز جادویی آشکار."

تفسیر نمونه :

در این آیه از سه نکته اساسی بحث شده است : نخست از آفرینش جهان هستی و مخصوصا آغاز آفرینش که نشانه قدرت پروردگار و دلیل عظمت او است : او کسی است که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید.

نیاز به توضیح ندارد که منظور از روز در اینجا روز معمولی بیست و چهار ساعته نیست، زیرا آن زمان که آسمان و زمین وجود نداشت، نه کره زمین بود و نه حرکت بیست و چهار ساعته اش بدور خود، بلکه منظور از آن - چنانکه سابقا هم گفته ایم - دوران است، خواه این دوران کوتاه باشد و خواه بسیار طولانی و حتی به مقدار میلیاردها سال ؛ همچنین در ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف شرح کافی در این زمینه آورده

شده است. (تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۲۰۰) و نیز همان‌جا یادآور شدیم که آفرینش جهان در شش دوران متوالی و پی در پی با اینکه خدا قدرت داشت تمام عالم را در یک لحظه بیافریند به خاطر آنست که این آفرینش تدریجی که هر زمان چهره تازه و رنگ نو و شکل بدیعی پیدا می‌کند، بهتر و بیشتر، قدرت و عظمت خدا را معرفی می‌نماید.

او می‌خواست قدرت خویش را در هزاران چهره بنماید، نه تنها در یک چهره، در هزاران لباس حکمتش را نشان دهد، نه تنها در یک لباس، تا شناخت ذات پاکش و همچنین شناخت قدرت و حکمتش آسانتر و روشنتر باشد و دلائلی به تعداد ایام و سال‌ها و قرون و اعصاری که بر عالم گذشته است، برای معرفتش در اختیار ما باشد. سپس اضافه می‌کند: و عرش او (عرش خداوند) بر آب قرار داشت. (وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ).

برای فهم تفسیر این جمله باید به مفهوم دو کلمه عرش و ماء آشنا شویم : عرش در اصل به معنی سقف یا شیئی سقف‌دار است و به تخت‌های بلند همانند تخت‌های سلاطین گذشته نیز عرش گفته می‌شود و همچنین داربست‌هایی که درخت‌های مو و مانند آن را روی آن قرار می‌دهند. اما این کلمه بعداً به معنی قدرت نیز به کار رفته است، همان‌گونه که واژه تخت در فارسی نیز به همین معنی استعمال می‌شود:

در عربی گفته می‌شود فلان استوی علی عرشه - او - ثل عرشه : فلان کس بر تخت نشست یا تختش فرو ریخت کنایه از اینکه به قدرت رسید و یا قدرتش نابود شد، در فارسی نیز می‌گوییم فلان کس را بر تخت نشاندند و یا از تخت بیائینش کشیدند.

این نکته را نیز باید توجه داشت که گاهی کلمه عرش به معنی مجموعه جهان هستی است، زیرا تخت قدرت خداوند همه این جهان را فرا می‌گیرد و اما کلمه ماء معنی معمولی آن آب است، اما گاهی به هر شیئی مایع ماء گفته می‌شود مانند فلزات مایع و امثال آن .

با آنچه در تفسیر این دو کلمه گفتیم چنین استفاده می‌شود که در آغاز آفرینش، جهان هستی به صورت مواد مذابی بود (یا گازهای فوق العاده فشرده که شکل مواد مذاب و مایع را داشت).

سپس در این توده آبگونه حرکات شدید و انفجارات عظیمی رخ داد و قسمت‌هایی از سطح آن پی در پی به خارج پرتاب شد، این اتصال و به هم پیوستگی به انفصال و جدائی گرایید، و کواکب و سیارات و منظومه‌ها یکی بعد از دیگری تشکیل یافتند.

بنابراین جهان هستی و پایه تخت قدرت خدا نخست بر این ماده عظیم آن‌گونه قرار داشت. این همان چیزی است که در آیه ۳۰ سوره انبیاء نیز به آن اشاره شده است

"أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا ۖ وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ ۚ"

"آیا آنها که خدا را انکار می‌کنند با چشم علم و دانش این حقیقت را ندیدند که آسمانها و زمین در آغاز به هم پیوسته بود، سپس ما آنها را از هم گشودیم و هر موجود زنده‌ای را از آب آفریدیم"

در نخستین خطبه نهج‌البلاغه نیز اشارات روشنی به همین معنی شده است.

دومین مطلبی که آیه فوق به آن اشاره می‌کند هدف آفرینش جهان هستی است، همان هدفی که قسمت عمده‌اش به گل سرسبد این جهان یعنی انسان باز می‌گردد، انسانی که باید در مسیر تعلیم و تربیت قرار گیرد و راه تکامل را بپوید و هر لحظه به خدا نزدیک‌تر شود، می‌فرماید: این آفرینش با عظمت را به این خاطر قرار داد که شما را بیازماید تا کدامین بهتر عمل می‌کنید (لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا).

لیبلوکم از ماده بلاء و ابتلاء به معنی آزمایش است، همان‌گونه که سابقاً هم اشاره کرده‌ایم آزمایش‌های الهی برای کشف حال و پی بردن به وضع درونی و روحی و فکری افراد نیست بلکه به معنی پرورش دادن و تربیت نمودن است. (شرح این موضوع ذیل آیه ۱۵۵ سوره بقره جلد اول صفحه ۳۸۴ به بعد بیان شده است).

جالب اینکه این آیه ارزش هر انسانی را به حسن عمل او مربوط می‌داند نه به کثرت و فزونی عمل او؛ این نشان می‌دهد که اسلام در همه جا روی کیفیت عمل تکیه می‌کند نه روی کثرت و کمیت عمل.

در حدیثی در همین زمینه از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده : " لَيْسَ يَغْنَى أَكْثَرُكُمْ عَمَلًا وَ لَكِنْ أَصَوَّبَكُمْ عَمَلًا وَ إِنَّمَا الْإِصَابَةُ خَشْيَةُ اللَّهِ وَ النَّيَةُ الصَّادِقَةُ ثُمَّ قَالَ الْإِنْبَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلَصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ، وَ الْعَمَلُ الْخَالِصُ، الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ."

"خداوند کثرت عمل را نمی خواهد بلکه درستی عمل را می خواهد، و درستی عمل به آن است که با خدا ترسی و نیت پاک توأم باشد، سپس فرمود: نگهداری عمل از آلودگی به ریا و نیات نادرست مشکل تر از خود عمل است و عمل خالص عملی است که نخواهی هیچ کس جز خدا ترا بخاطر آن ستایش کند."

سومین مطلبی که در این آیه به آن اشاره شده مساله معاد است که پیوند ناگسستنی با مساله آفرینش جهان و بیان هدف خلقت دارد، زیرا آفرینش جهان هدفش تکامل انسانها است و تکامل انسانها به خاطر آماده شدن برای زندگی در یک جهان وسیع تر و متکامل تر است، لذا می گوید:

اگر به آنها بگویی شما بعد از مرگ برانگیخته می شوید کافران از روی تعجب می گویند: این باور کردنی نیست، این حقیقت و واقعیت ندارد بلکه این یک سحر آشکار است. (وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ).

کلمه هذا اشاره به گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره معاد است، یعنی این ادعائی که تو درباره معاد داری سحر آشکاری می باشد، بنابراین کلمه سحر در اینجا به معنی سخن عاری از حقیقت و گفتار بی اساس و به تعبیر ساده، حقه و کلک است، زیرا ساحران غالبا با کار خود چیزهایی را به ناظران نشان می دهند که واقعیت و حقیقتی در آن نیست، بنابراین کلمه سحر می تواند به معنی هر چیز عاری از حقیقت به کار رود.

اما اینکه بعضی گفته اند هذا اشاره به قرآن مجید است، زیرا قرآن نفوذ و جاذبه سحرانگیزی در شنوندگان داشت، صحیح به نظر نمی رسد، چرا که در آیه سخن از معاد است نه سخن از قرآن، هر چند جاذبه فوق العاده قرآن جای انکار نیست .

تفسیر نور:

آیات قرآن نیز مراحل را برای هدف خلقت انسان بیان کرده است:

الف: آفرینش برای آزمایش است. «لِيَبْلُوكُمْ»

ب: آزمایش، برای جدا کردن خوبان از بدان است. «لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ»

ج: جدا کردن خوبان از بدان، برای جزا و کیفر متناسب است. «لَتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ»

د: جزا و کیفر متناسب، برای عمل به وعده بوده است. «وَعْدًا عَلَيْنَا»

حضرت علی علیه السلام فرمود: آزمایش خداوند برای دانستن نیست، بلکه آزمایش او برای بروز عکس العمل از انسان است، تا اگر عملش خوب بود، پاداش گیرد و اگر بد بود، کیفر ببیند.

نکته‌ها:

۱- جهان، برای انسان آفریده شده است. «خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ ... لِيَبْلُوكُمْ»

۲- گرچه قدرت الهی می‌تواند همه چیز را در یک لحظه بیافریند، ولی حکمت الهی اقتضا می‌کند که آفرینش تدریجی باشد. «خَلَقَ ... فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ»

۳- سرچشمه‌ی مادی آسمان‌ها و زمین، آب و یا مواد مذاب بوده است. «وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ»

۴- آب، قبل از آسمان‌ها و زمین وجود داشته است. «كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ»

۵ - هدف از آفرینش همه‌ی موجودات، رشد معنوی و اختیاری انسان بوده است. «خَلَقَ السَّمَوَاتِ ... لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»

۶- کیفیت عمل مهم است، نه کمیت آن. «أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»

۷- آسمان و زمین برای کار نیک آفریده شده، نه برای کامیابی و لذت‌طلبی و غافل بودن. «أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»

۸ - منکرین معاد، برهان ندارند و فقط تهمت می‌زنند. «إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ»

آیه ۱۲: انفاق

لَيْسَ

عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا نَنْفُسُكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ

(بقره/ ۲۷۲)

"هدایت (باطنی) آنها بر عهده تو نیست (بلکه وظیفه تو ابلاغ و بیم و مؤده دادن و اقامه حجت است) و لکن خداست که هر کس را بخواهد (طبق اقتضاء حکمت و رحمتش) هدایت می‌کند، و هر مالی که انفاق کنی به سود خودتان است و جز برای طلب رضای خدا انفاق نمی‌کنی (پس بهترین را انفاق کنی و منت هم ننهید) و هر مالی انفاق کنی (پاداش آن در آخرت یا تجسم عینی آن) به طور کامل به شما داده می‌شود و هرگز بر شما ستم نمی‌رود و از حقتان کم نمی‌گذارند."

شان نزول آیه:

از ابن عباس نقل شده که: مسلمانان حاضر نبودند به غیر مسلمین انفاق کنند. آیه ۲۷۲ نازل شد و به آنها اجازه داد که در مواقع لزوم این کار را انجام دهند. شأن نزول دیگری برای آیه آمده و آن این‌که: زن مسلمانی به نام "اسماء" در سفر "عمره القضاء" در خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود، مادر و جده آن زن به سراغ او آمدند و از او کمکی خواستند. اما از آنجایی که آن دو نفر مشرک و بت‌پرست بودند، "اسماء" از کمک به آنها امتناع ورزید و گفت: باید از پیامبر (صلی الله علیه و آله)

اجازه بگیرم. زیرا شما پیرو آیین من نیستید، سپس نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد اجازه خواست، آیه مورد بحث نازل گردید.

تفسیر نمونه :

این آیه سخن از جواز انفاق به غیر مسلمانان است، به این معنی که نباید انفاق بر بینوایان غیر مسلمان را ترک کنند به منظور اینکه تحت فشار قرار گیرند و اسلام را اختیار کنند و هدایت شوند.

می فرماید: هدایت آنها (به طور اجبار) بر تو نیست (لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ). بنابراین ترک انفاق بر آنها برای اجبار آنها به اسلام صحیح نمی باشد. این سخن گر چه خطاب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است، ولی در واقع همه مسلمانان را شامل می شود.

سپس می افزاید: ولی خداوند هر که را بخواهد (و شایسته بداند) هدایت می کند (وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ). و بعد از این یادآوری به ادامه بحث فوائد انفاق در راه خدا می پردازد و می گوید: آنچه را از خوبی ها انفاق کنید برای خودتان است (وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ).

ولی جز برای خدا انفاق نکنید (وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ).

این در صورتی است که جمله خبریه و ما تنفقون را به معنی نهی بگیریم، یعنی انفاق شما در صورتی سود بخش است که به خاطر خدا انجام گیرد.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله به همان معنی خبریه باشد، یعنی شما مسلمانان جز برای رضای خدا و جلب خشنودی او انفاق نمی کنید.

و در آخرین جمله باز به عنوان تاکید بیشتر می فرماید: آنچه از خوبی ها انفاق می کنید به شما تحویل داده می شود و هرگز ستمی بر شما نخواهد شد (وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ).

ضمناً با توجه به اینکه ظاهر این جمله این است که خود آنچه انفاق شده به انسان باز گردانده می شود (نه ثواب آن)، آیه می تواند دلیلی بر تجسم اعمال بوده باشد.

آیه فوق می‌گوید همان‌طور که بخشش‌های الهی و نعمت‌های او در این جهان شامل حال همه انسان‌ها (صرف نظر از عقیده و آیین آنها) می‌شود، مومنان هم باید به هنگام انفاق‌های مستحبی و رفع نیازمندی‌های بینوایان در مواقع لزوم، رعایت حال غیر مسلمانان را نیز بکنند.

البته این در صورتی است که انفاق بر غیر مسلمانان به خاطر یک کمک انسانی باشد و موجب تقویت کفر و پیشبرد نقشه‌های شوم دشمنان نگردد، بلکه آنها را به روح انسان دوستی اسلام آگاه سازد.

هدایت اقسام گوناگونی دارد:

روشن است که منظور از عدم وجوب هدایت مردم بر پیامبر این نیست که او موظف به ارشاد و تبلیغ آنها نباشد. زیرا ارشاد و تبلیغ روشن‌ترین و اساسی‌ترین برنامه پیامبر است، بلکه منظور این است که او موظف نیست که آنها را تحت فشار قرار دهد و اجبار بر هدایت نماید.

اما در واقع این چهار نوع هدایت مراحل مختلفی از یک حقیقت هستند که هر کدام بعد از دیگری قرار گرفته است. زیرا نخست هدایت تکوینی خداوند به سراغ انسان می‌آید و عقل و فکر و قوای دیگر را در اختیار او می‌گذارد (هدایت تکوینی).

و سپس هدایت و راهنمایی انبیاء شروع می‌شود و آنها مردم را به راه حق دعوت می‌کنند (هدایت به معنی ارشاد و تبلیغ).

و بعد از آن با ورود در مرحله عمل، توفیق پروردگار شامل حال آنها می‌شود و راه‌ها برای آنها هموار می‌گردد و مرحله سوم هدایت را به این طریق می‌پیمایند (هدایت به معنی توفیق).

و در پایان در جهان دیگر از نتایج اعمال خود بهره‌مند می‌گردند (هدایت به سوی پادشاه‌ها).

از این چهار نوع هدایت یک قسم آن (ارشاد و تبلیغ) از وظائف حتمی پیامبران و امامان است و قسم دیگری از آن که هموار ساختن راه باشد به مقدار وسیعی جزء برنامه‌های حکومت الهی پیامبران و امامان است ولی بقیه مخصوص ذات خدا است.

بنابراین هر جا در قرآن نفی هدایت از پیغمبر شده همانند آیه فوق منظور دو قسم اول نیست .

گر چه در جمله وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ (خدا هر کس را بخواهد هدایت می کند) این امر منوط به اراده خداوند شده اما این هدایت‌های پروردگار مسلماً بدون حساب و حکمت نمی‌باشد، یعنی بی جهت یکی را هدایت و دیگری را محروم نمی‌کند، بلکه افراد باید قبلاً شایستگی خود را برای هدایت احرار کنند تا از آن بهره‌مند گردند.

به هر حال از آیه فوق حقیقت دیگری را نیز می‌توان استفاده کرد و آن این که اگر در میان مسلمانان افرادی بعد از این همه تأکید درباره دوری از ریا و منت و آزار باز انفاق‌های خود را آلوده به این امور سازند، ناراحت نباش وظیفه تو تنها بیان احکام و فراهم ساختن یک محیط اجتماعی سالم است و هرگز موظف نیستی که آنها را مجبور به این امور سازی - روشن است که این تفسیر منافاتی با تفسیر سابق ندارد و ممکن است هر دو را از آیه استفاده کرد.

اثر انفاق در زندگی انفاق‌کنندگان

جمله " وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ " می‌گوید منافع انفاق به خود شما بازگشت می‌کند و به این وسیله انفاق‌کنندگان را تشویق به این عمل انسانی می‌نماید، مسلماً انسان هنگامی که بداند نتیجه کار او به خود او باز می‌گردد بیشتر به آن کار علاقه‌مند خواهد شد.

ممکن است در ابتدا چنین به نظر برسد که منظور از بازگشت منافع انفاق به انفاق‌کننده، همان پاداش و نتایج اخروی آن باشد.

البته این معنی صحیح است ولی نباید تصور کرد که سود انفاق تنها جنبه اخروی دارد، بلکه از نظر این دنیا نیز به سود آنها است هم از جنبه معنوی و هم از جنبه مادی: از نظر معنوی، روح گذشت و بخشش و فداکاری و نوع دوستی و برادری را در انفاق‌کننده پرورش می‌دهد و در حقیقت وسیله موثری برای تکامل روحی و پرورش شخصیت اوست .

و اما از نظر مادی افراد محروم و بینوا در یک اجتماع، موجب انفجارهای خطرناک می‌گردد، همان انفجارهایی که گاهی تمام اصل مالکیت را در خود فرو می‌برد و تمام ثروت‌ها را می‌بلعد و نابود می‌سازد.

انفاق فاصله طبقاتی را کم می‌کند و خطراتی را که از این رهگذر متوجه افراد اجتماع می‌شود از میان می‌برد، انفاق آتش خشم و شعله‌های سوزان طبقات محروم را فرو می‌نشاند و روح انتقام و کینه‌توزی را از آنها می‌گیرد.

بنابراین انفاق از نظر امنیت اجتماعی و سلامت اقتصادی و جهات مختلف مادی و معنوی به سود انفاق‌کنندگان نیز هست .

معنای وجه الله

وجه در لغت به معنی صورت است و گاهی به معنی ذات به کار برده می‌شود. بنابراین وجه الله یعنی ذات خدا. انفاق‌کنندگان نظرشان باید ذات پاک پروردگار باشد، پس ذکر کلمه وجه در این آیه و مانند آن متضمن یک نوع تاکید است. زیرا هنگامی که گفته شود برای ذات خدا تاکید آن از برای خدا بیشتر است، یعنی حتما برای خدا باشد و نه دیگری .

به علاوه معمولا صورت انسان شریف‌ترین قسمت ظاهری بدن اوست، زیرا اعضای مهم بینایی و گویایی در آن قرار گرفته است. به همین دلیل هنگامی که کلمه وجه به کار برده شود شرافت و اهمیت را می‌رساند، در اینجا هم بطور کنایه در مورد خداوند به کار برده شده است و در واقع یک نوع احترام و اهمیت از آن فهمیده می‌شود، بدیهی است که خدا نه جسم است و نه صورت دارد.

نکته‌ها:

۱- از ایجاد فشار اقتصادی و ترک انفاق، برای ایمان آوردن کفار استفاده نکنید. «أَيُّسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ ... وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ»

۲- هدایت، توفیق الهی است که تنها شامل دلهای آماده می‌شود. «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»

۳- رسیدگی به محرومان، یک وظیفه انسانی است. پس بر غیر مسلمانان نیز انفاق کنید. «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ»

۴- اسلام، مکتب انسان دوستی است و فقر و محرومیت را حتّی برای غیر مسلمانان نیز نمی‌پسندد. «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ»

۵ - فایده‌ی انفاق به خودتان باز می‌گردد و روح سخاوت را در شما زنده می‌کند. با انفاق از پیدایش اختلافات طبقاتی و انفجارهای اجتماعی جلوگیری شده و در جامعه ایجاد محبّت می‌گردد. انفاق مایه محرومیت شما نیست، بلکه سبب مصونیت شماست. «فَلَا نَفْسُكُمْ»

۶- جز برای خداوند انفاق نکنید. زیرا تمام فوائد و آثار این جهانی، دیر یا زود از میان می‌رود، ولی اگر انفاق برای خدا باشد، تا ابد از برکات آن بهره‌مند خواهید بود. «إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ»

۷- مال و دارایی خیر است. «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ»

۸ - در انفاق دست و دل باز باشید. زیرا آنچه انفاق می‌کنید، بدون کم و کاست باز خواهید گرفت. «يُؤَفِّ إِلَيْكُمْ»

۹- بهره‌گیری در قیامت، زمانی است که هدف از انفاق تنها رضای خدا باشد. «إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ ... يُؤَفِّ إِلَيْكُمْ»

آیه ۱۳: نکوهش قتل

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ
وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيٍّ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي
الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا

(اسراء / آیه ۳۳)

"و نفسی را که خداوند (در همه شرایع به وی مصونیت داده و کشتن آن را) حرام نموده، جز به حق (مانند موارد قصاص، ارتداد و حدود شرعی) نکشید و کسی که مظلوم کشته شود، ما حتماً برای ولیّ او تسلّطی قرار داده‌ایم (که می‌تواند قصاص کند یا دیه بگیرد یا عفو کند) پس او نباید در کشتن اسراف کند (شکنجه و مثله کند یا بیش از یک نفر را بکشد) زیرا که او (به وسیله تشریع این حکم) یاری شده است (و شخص قصاص شده نیز در مقدار بیش از محکومیت، مورد یاری ما قرار دارد)"

تفسیر المیزان :

مقصود از اینکه فرمود: (ما برای ولی مقتول سلطانی قرار دادیم) همین است که او را در قصاص از قاتل سلطنت و اختیار داده‌ایم و ضمیری که در (فلا یسرف) و در (آنه) هست به ولی بر می‌گردد و مقصود از "منصور بودن" او همان مسلط بودن قانونی بر کشتن قاتل است.

و معنای آیه این است که کسی که مظلوم کشته شده باشد ما به حسب شرع برای صاحب خون او سلطنت قرار دادیم، تا اگر خواست قاتل را قصاص کند، و اگر خواست خونبها بگیرد، و اگر هم خواست عفو کند، حال صاحب خون هم باید در کشتن اسراف نکند و غیر قاتل را نکشد، و یا بیش از یک نفر را به قتل نرساند، و بداند که ما یاریش

کرده‌ایم و به هیچ وجه قاتل از چنگ او فرار نمی‌کند، پس عجله به خرج ندهد و به غیر قاتل نپردازد.

بعضی دیگر از مفسرین احتمال داده‌اند که ضمیر در “فلایسرف” به قاتل برگردد، هر چند کلمه قاتل در آیه نیامده ولی سیاق بر آن دلالت دارد، ضمیر “آنه” به “من” برگردد، در نتیجه معنا چنین باشد: قاتل‌ها بدانند که ما برای صاحبان مقتول که مظلوم کشته شده‌اند تسلط قرار دادیم، پس در آدم‌کشی اسراف نکنند، و به ظلم کسی را نکنند. زیرا کسی که به ظلم کشته شود از ناحیه ما یاری شده است، چون ما صاحب خون او را تسلط قانونی داده‌ایم. لیکن این معنا از سیاق آیه بعید است علاوه بر این، لازمه اش این است که تنها ضمیر “آنه” به مقتول برگردد.

تفسیر نمونه :

حکمی که آیه اشاره می‌کند احترام خون انسان‌ها و حرمت شدید قتل نفس است می‌گوید : “کسی که خداوند خورش را حرام کرده است به قتل نرسانید مگر آنجا که به حق باشد”

احترام خون انسان‌ها و حرمت قتل نفس از مسائلی است که همه شرایع آسمانی و قوانین بشری در آن متفقند و آن را یکی از بزرگ‌ترین گناهان می‌شمرند، ولی اسلام اهمیت بیشتری به این مساله داده است تا آنجا که قتل یک انسان را همانند کشتن همه انسان‌ها شمرده است: مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا (سوره مائده آیه ۳۲)

و حتی از بعضی از آیات قرآن چنین استفاده می‌شود که مجازات خلود در آتش که مخصوص کفار است برای قاتل تعیین شده که ممکن است این تعبیر دلیل آن باشد که افرادی که دستشان به خون بی‌گناهان آلوده می‌شود با ایمان از دنیا نخواهند رفت! “وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا”

حتی در اسلام برای کسانی که اسلحه به روی مردم بکشند مجازات سنگینی به عنوان “محارب” تعیین شده است که شرح آن در کتب فقهی آمده است.

نه تنها قتل نفس بلکه کم‌ترین و کوچک‌ترین آزار یک انسان از نظر اسلام مجازات دارد و می‌توان با اطمینان گفت این همه احترام که اسلام برای خون و جان و حیثیت انسان قائل شده است در هیچ آئینی وجود ندارد.

ولی درست به همین دلیل مواردی پیش می‌آید که احترام خون برداشته می‌شود و این در مورد کسانی است که مرتکب قتل و یا گناهی همانند آن شده‌اند، لذا در آیه فوق بعد از ذکر یک اصل کلی در زمینه حرمت قتل نفس بلا فاصله با جمله "الا بالحق" این‌گونه افراد را استثناء می‌کند.

در حدیث معروفی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خوانیم: "لَا يَجِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَّا بِأَخَذِي ثَلَاثَ: الثَّيِّبِ الرَّأْيِي، وَالنَّفْسِ بِالنَّفْسِ، وَالتَّارِكِ لِدِينِهِ الْمُفَارِقِ لِلْجَمَاعَةِ"

"خون هیچ مسلمان که شهادت به وحدانیت خدا و نبوت پیامبر اسلام می‌دهد حلال نیست مگر سه گروه: قاتل، زانی محصن، و آن کس که دین خود را رها کند و از جماعت مسلمین بیرون رود."

اما قاتل که تکلیفش روشن است و در قصاص او حیات جامعه و تامین امنیت نفوس است و اگر حق قصاص به اولیای مقتول داده نشود قاتلان جسور و جری می‌شوند و امنیت جامعه مختل می‌گردد.

و اما زانی محصن قتل او در برابر یکی از زشت‌ترین گناهان است که با خون برابری می‌کند.

و قتل مرتد جلو هرج و مرج را در جامعه اسلامی می‌گیرد و همان‌گونه که قبلا گفته‌ایم این حکم یک حکم سیاسی برای حفظ نظام اجتماعی در مقابل اموری است که نه تنها امنیت اجتماعی بلکه اصل نظام اسلام را تهدید می‌کند.

اصولا اسلام کسی را مجبور به پذیرش این آئین نمی‌کند، بلکه برخورد آن با پیروان آئین‌های دیگر تنها یک برخورد منطقی توأم با بحث آزاد است، ولی اگر کسی اسلام را با میل خود پذیرفت و جزء جامعه اسلامی شد و طبعاً از اسرار مسلمین آگاه گردید، سپس تصمیم گرفت از این آئین بازگردد و عملاً اساس نظام را تضعیف کند و تزلزل

در ارکان جامعه اسلامی ایجاد نماید. مسلماً این کار قابل تحمل نیست و با شرایطی که در فقه اسلامی آمده است حکم آن اعدام است.

البته احترام به خون انسان‌ها در اسلام مخصوص مسلمانها نیست، بلکه غیر مسلمانانی که با مسلمین سر جنگ ندارند و در یک زندگی مسالمت‌آمیز با آنها بسر می‌برند، جان و مال و ناموسشان محفوظ و تجاوز به آن حرام و ممنوع می‌باشد.

در عصر ما گاهی جنایاتی رخ می‌دهد که روی جانیان عصر جاهلیت را سفید می‌کند و ما شاهد این‌گونه صحنه‌ها مخصوصاً از ناحیه اسرائیل غاصب هستیم که هرگاه یک جنگجوی فلسطینی سربازی از آنها را بکشد، بلافاصله بمب‌های خود را بر سر زنان و کودکان فلسطینی فرو می‌ریزند و گاه ده‌ها نفر انسان بی‌دفاع و بی‌گناه را در برابر یک نفر به خاک و خون می‌کشند. عین همین معنی را در جنگ تحمیلی که مزدوران بعث امروز بر ضد کشور اسلامی ما به راه انداخته‌اند مشاهده می‌کنیم. باشد که تاریخ آینده در این زمینه قضاوت کند.

مساله رعایت عدالت حتی در مورد قاتل در آن حد و پایه است که در وصایای امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم که فرمود:

"يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، لَا أَلْفَيْتُكُمْ تَخَوْضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضًا، تَقُولُونَ: قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ. أَلَا لَا تَقْتُلُنَّ بَنِي إِلَّا قَاتِلِي. انْظُرُوا إِذَا أَنَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ، فَأَضْرِبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبِهِ، وَلَا يَمْتَلُ بِالرَّجُلِ."

ای فرزندان عبد المطلب! مبدا بعد از شهادت من در خون مسلمانان غوطه ور شوید و بگوئید امیر مؤمنان کشته شد و به بهانه آن خونهای بریزید، آگاه باشید تنها قاتل من (عبد الرحمن بن ملجم مرادی) کشته خواهد شد،

درست دقت کنید هنگامی که من از این ضربه‌ای که او بر من زده است شهید شوم تنها یک ضربه کاری بر او بزنید و بعد از کشتنش بدن او را مثله نکنید.

تفسیر نور :

« فَلَا يُسْرِفُ قِي الْقَتْلِ » یعنی در قصاص بیش از قاتل را نکشید و یا او را مثله نکنید، چنانکه در جاهلیت چنین رسمی وجود داشته است.

قتل نفس و آدم‌کشی از گناهان کبیره است. هر کس در غیر مورد قصاص یا فساد کسی را بکشد، گویا همه‌ی مردم را کشته است. «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» و کیفر چنین قتلی دوزخ ابدی است. «وَمَنْ يُقْتَلْ مُؤْمِنًا مَّتَعِدًا فَرْجَؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا» این کیفر، برای کسی که اسلحه بکشد و تهدید به قتل کند و به عنوان مفسد و محارب شناخته شود، نیز ثابت است. در روایات یکی از مصادیق «ولیّ» حضرت مهدی علیه السلام شمرده شده که انتقام جدّ عزیزش امام حسین علیه السلام را خواهد گرفت. «فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا» حمایت خداوند از مظلوم و سپردن حقّ قصاص به ولیّ دم، هم عامل بازدارنده از آدم‌کشی است و هم بازدارنده از اسراف در قصاص. «جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا»

نکته‌ها:

- ۱- هر انسانی حقّ حیات دارد، حتّی غیر مسلمانی که با مسلمانان سر جنگ نداشته باشد، مصونیت جانی و مالی دارد. «لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ...»
- ۲- قانون الهی، محور ارزش‌ها و حرمت‌هاست. «حَرَّمَ اللَّهُ»
- ۳- خودکشی حرام است. «لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ»
- ۴- از نظر اسلام، کشتن افراد در موارد حقّ (همچون قصاص، دفاع، ارتداد، لواط یا زنا یا محصنه) جایز است. «إِلَّا بِالْحَقِّ»
- ۵- مظلوم هر که باشد باید مورد حمایت قرار گیرد. «وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا ... مَنصُورًا»
- ۶- قرار دادن حقّ قصاص، برای حمایت از مظلوم است. «جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا»
- ۷- اولیای مقتول دارای حقّ قصاص و کشتن قاتل هستند. «جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا»
- ۷- در قصاص باید خشم و غضب مهار شود و عدالت مراعات گردد. «فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ» اسلام حتّی برای متجاوزات به جان انسان‌ها، عدالت را شرط دانسته است. اولیای مقتول، حقّ ندارند به عنوان قصاص، بیش از یک نفر را بکشند و از قانون قصاص سوءاستفاده کنند.
- ۹- قاتل را مثله نکنید و در نوع و کیفیت قصاص ناجوانمردی نکنید. «فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ»

۱۰- از سنت‌های الهی حمایت از مظلوم است. «إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا»

آیه ۱۴: نیکوکاری

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ
وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ
الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا
وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ
صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

(بقره/ ۱۷۷)

"نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید، بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد و مال [خود] را با وجود دوست داشتنش به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راهمندگان و گدایان و در [راه آزاد کردن] بندگان بدهد، و نماز را برپای دارد، و زکات را بدهد، و آنان که چون عهد بندند، به عهد خود وفاداراند و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند؛ آنانند کسانی که راست گفته‌اند و آنان همان پرهیزگارانند."

شان نزول آیه

چون تغییر قبله سر و صدای زیادی در میان مردم بخصوص یهود و نصاری به راه انداخت، یهود که بزرگ‌ترین سند افتخار خود یعنی پیروی مسلمین از قبله آنان را از

دست داده بودند، زبان به اعتراض گشودند، که قرآن در آیه ۱۴۲ سوره بقره با جمله (سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ) به آن اشاره کرده است. آیه فوق نازل گردید و تایید کرد که این همه گفتگو در مساله قبله صحیح نیست. بلکه مهم‌تر از قبله مسائل دیگری است که معیار ارزش انسان‌هاست و باید به آنها توجه شود و آن مسائل را در این آیه شرح داده است.

تفسیر نمونه :

همان‌گونه که در تفسیر آیات تغییر قبله آمده است، نصارا به هنگام عبادت رو به سوی شرق و یهود رو به سوی غرب کرده، عبادات خود را انجام می‌دادند، اما خدا کعبه را برای مسلمین قبله قرار داد که در طرف جنوب بود و حد وسط میان آن دو محسوب می‌شد. و نیز دیدیم که مخالفین اسلام از یک‌سو و تازه مسلمانان از سوی دیگر چه سر و صدایی پیرامون تغییر قبله به راه انداختند.

آیه فوق روی سخن را به این گروه‌ها کرده می‌گوید: نیکی تنها این نیست که به هنگام نماز صورت خود را به سوی شرق و غرب کنید و تمام وقت خود را صرف این مسأله نمایید. (لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ)

“بر” (بر وزن ضد) در اصل به معنی توسعه است، سپس در معنی نیکی‌ها و خوبی‌ها و احسان به کار رفته است، زیرا این کارها در وجود انسان محدود نمی‌شود و گسترش می‌یابد و به دیگران می‌رسد و آنها نیز بهره‌مند می‌شوند.

و “بر” (بر وزن نر) جنبه وصفی دارد و به معنی شخص نیکوکار است، در اصل به معنی بیابان و مکان وسیع می‌باشد، و از آنجا که نیکوکاران روحی وسیع و گسترده دارند این واژه بر آنها اطلاق می‌شود.

قرآن سپس به بیان مهم‌ترین اصول نیکی‌ها در ناحیه ایمان و اخلاق و عمل ضمن بیان شش عنوان پرداخته چنین می‌گوید: “بلکه نیکی (نیکوکار) کسانی هستند که به خدا و روز آخر و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و پیامبران ایمان آورده اند” (وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ).

در حقیقت این نخستین پایه همه نیکی‌ها و خوبی‌ها است : ایمان به مبدا و معاد و برنامه‌های الهی، و پیامبران که مأمور ابلاغ و اجرای این برنامه‌ها بودند و فرشتگانی که واسطه ابلاغ این دعوت محسوب می شدند، ایمان به اصولی که تمام وجود انسان را روشن می کند و انگیزه نیرومندی برای حرکت به سوی برنامه های سازنده و اعمال صالح است .

جالب اینکه نمی گوید “نیکوکار” کسانی هستند که ... بلکه می گوید “نیکی” کسانی هستند که ...

این به خاطر آن است که در ادبیات عرب و همچنین بعضی زبان‌های دیگر هنگامی که می‌خواهند آخرین درجه تاءکید را در چیزی بیان کنند آن را بصورت مصدری می‌آورند نه به صورت وصف؛ مثلاً گفته می‌شود علی (علیه السلام) عدل جهان انسانیت است، یعنی آنچنان عدالت پیشه است که گویی تمام وجودش در آن حل شده و سر تا پای او در عدالت غرق گشته است، به گونه‌ای که هر گاه به او نگاه کنی چیزی جز عدالت نمی‌بینی! و همچنین در نقطه مقابل آن می‌گوییم بنی‌امیه ذلت اسلام بودند گویی تمام وجودشان تبدیل به خواری شده بود.

بنابراین از این تعبیر ایمان محکم و نیرومندی در سطح بالا استفاده می‌شود.

پس از ایمان به مسأله انفاق و ایثار و بخششهای مالی اشاره می‌کند و می‌گوید: “مال خود را با تمام علاقه‌ای که به آن دارند به خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان می‌دهند” (وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ).

بدون شک گذشتن از مال و ثروت برای همه کس کار آسانی نیست، هنگامی که به مرحله ایثار برسد، چرا که حب آن تقریباً در همه دل‌ها است و تعبیر علی حبه نیز اشاره به همین حقیقت است که آنها در برابر این خواسته دل برای رضای خدا مقاومت می‌کنند.

جالب اینکه در اینجا شش گروه از نیازمندان ذکر شده‌اند: در درجه اول بستگان و خویشاوندان آبرومند و در درجه بعد یتیمان و مستمندان، سپس آنهایی که نیازشان کاملاً موقتی است مانند واماندگان در راه، بعد سائلان، اشاره به اینکه نیازمندان همه

اهل سؤال نیستند، گاهی چنان خویشتن دارند که ظاهر آنها همچون اغنیا است در حالی که در باطن سخت محتاجند، چنانکه قرآن در جای دیگری می‌گوید یَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ : "افراد ناآگاه آنها را به خاطر شدت خویشتنداری اغنیاء تصور می‌کنند" (بقره/ ۲۷۳) و سرانجام به بردگان اشاره می‌کند که نیاز به آزادی و استقلال دارند هر چند ظاهراً نیاز مادی آنها به وسیله مالکشان تأمین گردد.

سومین اصل از اصول نیکی‌ها را بر پا داشتن نماز می‌شمرد و می‌گوید:

"آنها نماز را برپا می‌دارند" (اقاموا الصلوة).

نمازی که اگر با شرایط و حدودش، و با اخلاص و خضوع، انجام گیرد، انسان را از هر گناه باز می‌دارد و به هر خیر و سعادت تشویق می‌کند.

چهارمین برنامه آنها را اداء زکات و حقوق واجب مالی ذکر کرده می‌گوید:

"آنها زکات را می‌پردازند" (و آتی الزکوة).

بسیارند افرادی که در پاره‌ای از موارد حاضرند به مستمندان کمک کنند اما در اداء حقوق واجب سهل‌انگار می‌باشند، و به عکس گروهی غیر از ادای حقوق واجب به هیچ‌گونه کمک دیگری تن در نمی‌دهند، حتی حاضر نیستند حتی یک دینار به نیازمندترین افراد بدهند، آیه فوق با ذکر انفاق مستحب و ایثارگری از یک‌سو، و ادای حقوق واجب از سوی دیگر، این هر دو گروه را از صف نیکوکاران واقعی خارج می‌سازد و نیکوکار را کسی می‌داند که در هر دو میدان انجام وظیفه کند.

و جالب اینکه در مورد انفاق‌های مستحب کلمه علی حبه (با اینکه ثروت محبوب آنها است) را ذکر می‌کند، ولی در مورد زکات واجب نه؛ چرا که ادای حقوق واجب مالی یک وظیفه الهی و اجتماعی است و اصولاً نیازمندان طبق منطق اسلام - در اموال ثروتمندان به نسبت معینی شریکند، پرداختن مال شریک نیازی به این تعبیر ندارد.

پنجمین ویژگی آنها را وفای به عهد می‌شمرد و می‌گوید: "کسانی هستند که به عهد خویش به هنگامی که پیمان می‌بندند وفا می‌کنند" (وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا).

چرا که سرمایه زندگی اجتماعی اعتماد متقابل افراد جامعه است، و از جمله گناهانی که رشته اطمینان و اعتماد را پاره می‌کند و زیربنای روابط اجتماعی را سست

می‌نماید ترک وفای به عهد است، به همین دلیل در روایات اسلامی چنین می‌خوانیم که مسلمانان موظفند سه برنامه را در مورد همه انجام دهند، خواه طرف مقابل، مسلمان باشد یا کافر، نیکوکار باشد یا بدکار، و آن سه عبارتند از: وفای به عهد، ادای امانت و احترام به پدر و مادر.

و بالاخره ششمین و آخرین برنامه این گروه نیکوکار را چنین شرح می‌دهد: “کسانی هستند که در هنگام محرومیت و فقر و به هنگام بیماری و درد و همچنین در موقع جنگ در برابر دشمن، صبر و استقامت به خرج می‌دهند، و در برابر این حوادث زانو نمی‌زنند” (وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ)

و در پایان آیه به عنوان جمع‌بندی و تاءکید بر شش صفت عالی گذشته می‌گوید: “اینها کسانی هستند که راست می‌گویند و اینها پرهیزگاراند” (وَأُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ).

راستگویی آنها از اینجا روشن که اعمال و رفتارشان از هر نظر با اعتقاد و ایمانشان هماهنگ است، و تقوا و پرهیزگاریشان از اینجا معلوم می‌شود که آنها هم وظیفه خود را در برابر “الله” و هم در برابر نیازمندان و محرومان و کل جامعه انسانی و هم در برابر خویشستن خویش انجام می‌دهند.

جالب اینکه شش صفت برجسته فوق هم شامل اصول اعتقادی و اخلاقی و هم برنامه‌های عملی است .

در زمینه اصول اعتقادی تمام پایه‌های اصلی ذکر شده، و از میان برنامه های عملی به انفاق و نماز و زکات که سمبلی از رابطه خلق با خالق و خلق با خلق است اشاره گردیده و از میان برنامه های اخلاقی تکیه بر وفای به عهد و استقامت و پایداری شده که ریشه همه صفات عالی اخلاقی را تشکیل می‌دهد.

تفسیر نور:

این آیه جامع‌ترین آیه قرآن است. زیرا اصول مهم اعتقادی، عملی و اخلاقی در آن مطرح گردیده است. در تفسیر المیزان از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده است که فرمودند: هر کس به این آیه عمل کند، ایمانش کامل است .

این آیه پانزده صفت نیک را در سه بخشِ ایمان، عمل و اخلاق بیان نموده است. در بخش ایمان، به مسئله ایمان به خدا، فرشتگان، انبیاء، قیامت و کتب آسمانی اشاره شده و در بخش عمل، به مسائل عبادی مانند نماز و اقتصادی مانند زکات و اجتماعی مانند آزاد نمودن بردگان و نظامی مانند صبر در جبهه و جنگ، و روحی و روانی مثل صبر در برابر مشکلات، اشاره گردیده است. و در بخش اخلاقی به وفای به عهد و دل کندن از مادیات و ترحم به فقرا اشاره شده است.

ایمان به خدا، سبب خضوع در برابر حقّ و عدم تسلیم در برابر طاغوت‌هاست. ایمان به قیامت، موجب وسعت دید و بلندی همت می‌گردد. ایمان به وجود ملائکه، نشانه‌ی ایمان به تشکیلات ماورای طبیعت است. ایمان به انبیاء، ایمان به وحی و جریان هدایت در طول تاریخ است و دلیل بر اینکه انسان در این جهان رها و بی‌برنامه نبوده است. انفاق، بیانگر تعاون و نوع دوستی، و نماز، پیوند مستقیم با خدا، و زکات برنامه‌ریزی برای حل مشکل محرومان، و وفای به عهد موجب تحکیم ارتباطات، و صبر عامل آبدیده شدن انسان‌هاست.

جمله «وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ» را سه نوع معنا نموده‌اند:

الف: پرداخت مال به دیگران با وجود علاقه‌ای که به آن هست.

ب: پرداخت مال بر اساس حبّ خداوند.

ج: پرداخت مال بر اساس علاقه‌ای که به فقیر است.

برای رسیدن به کمال تقوا، انفاق واجب و غیر واجب، هر دو لازم است. بعضی از مردم به مستمندان کمک می‌کنند، ولی حقوق واجب خود را نمی‌پردازند و برخی دیگر با پرداخت خمس و زکات، نسبت به فقرا و محرومان بی‌تفاوت می‌شوند. این آیه، مؤمن واقعی را کسی می‌داند که هم حقوق واجب را بپردازد و هم انفاق مستحب را انجام دهد.

به همین دلیل در روایات می‌خوانیم: در اموال ثروتمندان، غیر از زکات نیز حقّی برای محرومان است و کسی که سیر بخوابد در حالی که همسایه او گرسنه باشد ایمان به خدا و قیامت ندارد.

نکته‌ها:

- ۱- به جای محتوای دین، به سراغ ظاهر نرویم و از اهداف اصلی باز نمانیم. «لَيْسَ الْبِرُّ ... وَلَكِنَّ الْبِرَّ»
- ۲- یکی از وظایف انبیا و کتب آسمانی، تغییر فرهنگ مردم است. «لَيْسَ الْبِرُّ ... وَلَكِنَّ الْبِرَّ»
- ۳- شناخت مفاهیم، مهم نیست عمل به آن مهم است. کلمه «برّ» به مفهوم نیکی است، ولی دانستن آن مهم نیست، کسی که این مفهوم را محقق می‌سازد ارزش دارد. «لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ»
- ۴- ایمان، مقدم بر عمل است. «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ ... آتَى الْمَالَ»
- ۵ - ایمان به همه انبیا و ملائکه لازم است. «آمَنَ بِاللَّهِ ... وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ»
- ۶- ارتباط با خدا در کنار ارتباط با مردم و تعاون اجتماعی در حوادث و گرفتاری‌ها مطرح است. «آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ... وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ»
- ۷- تمام کارهای نیک در سایه ایمان به خدا شکل می‌گیرد. «آمَنَ بِاللَّهِ ... آتَى الْمَالَ»
- ۸ - هدف اسلام از انفاق، تنها سیر کردن گرسنگان نیست، بلکه دل کردن صاحب مال از مال نیز هست. «عَلَى حُبِّهِ»
- ۹- نیکوکاران، مال و دارایی خود را با رغبت و علاقه در راه خدا انفاق می‌کنند. «آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ»
- ۱۰- با دست خود به فقرا و یتیمان و بستگان انفاق کنید. «آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ»
- ۱۱- در انفاق، بستگان نیازمند بر سایر گروه‌های مستمند، اولویت دارند. «دَوَى الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى...»
- ۱۲- سائل را ردّ نکنید، گرچه فقیر، مسکین، در راه مانده و فامیل نباشد. کلمه‌ی «السَّائِلِينَ» به صورت مستقل مطرح شده است. «وَ الْمَسَاكِينَ ... وَ السَّائِلِينَ»
- ۱۳- ایمان و نماز و زکات، بدون شرکت در جهاد کامل نمی‌شود. «وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا»

۱۴- مدّعیان ایمان بسیارند، ولی مؤمنان واقعی که به تمام محتوای دین عمل کنند، گروهی اندک هستند. «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا»

۱۵- نشانه‌ی صداقت، عمل به وظایف دینی و تعهدات اجتماعی است. «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا»

۱۶- متّقی کسی است که عملش، عقایدش را تأیید کند. «آتَى الْمَالَ ... أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»

آیه ۱۵: اجرای عدالت

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ
وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ
بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ
بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ

(حدید / آیه ۲۵)

"به یقین ما فرستادگان خود را با دلایلی روشن (از منطق و معجزه) فرستادیم و با آنها کتاب (آسمانی) و وسیله سنجش (معانی و شناسایی حق از باطل و وزن اشیاء خارجی) فرو فرستادیم تا مردم (در زندگی دنیا) به قسط و عدل برخیزند، و آهن را (از مرحله امکان به حیطه وجود) فرو فرستادیم که در آن نیرویی سخت (در جنگ و دفاع) و منافی (دیگر) برای مردم است و تا خداوند کسانی را که او و فرستادگانش را در نهان یاری می‌دهند بشناسد (علم ازلیش بر معلوم متأخر منطبق گردد)، که همانا خدا نیرومند و مقتدر شکست‌ناپذیر است."

تفسیر نمونه

از آنجا که سبقت به سوی رحمت و مغفرت و بهشت پروردگار که در آیات قبل به آن اشاره شده است، نیاز به رهبری رهبران الهی دارد در آیه مورد بحث که از پرمحتواترین آیات قرآن است به این معنی اشاره کرده و هدف ارسال انبیاء و برنامه آنها را دقیقاً بیان می‌کند و می‌فرماید:

▪ ما رسولان خود را با دلائل روشن فرستادیم. (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ).

▪ با آنها کتاب آسمانی و میزان فرستادیم. (و أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ)

▪ تا مردم به عدل و داد قیام کنند. (لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ).

“بینات” (دلائل روشن) معنی گسترده ای دارد که شامل “معجزات” و “دلائل عقلی” می شود که انبیا و رسولان الهی با آن مجهز بودند.

منظور از “کتاب” همان کتب آسمانی است و از آنجا که روح و حقیقت همه یک چیز است تعبیر به “کتاب” به صورت مفرد می کند، هر چند با گذشت زمان و تکامل انسان ها، محتوای آن کامل تر می شود.

و اما “میزان” به معنی “وسیله وزن کردن و سنجش” است که مصداق حسی آن ترازوهایی است که وزن اجناس را با آن می سنجند، ولی مسلماً در اینجا منظور مصداق معنوی آن است، یعنی چیزی که تمام اعمال انسان ها را می توان با آن سنجید و آن احکام و قوانین الهی و یا آئین او به طور کلی است، که معیار سنجش نیکی ها و بدی ها و ارزش ها و ضدارزش ها است. به این ترتیب پیامبران با سه وسیله مجهز بودند:

دلائل روشن، کتب آسمانی، و معیار سنجش حق از باطل و خوب از بد و مانعی ندارد که فی المثل قرآن مجید هم “بینه” (معجزه) باشد و هم کتاب آسمانی و هم بیان کننده احکام و قوانین؛ یعنی سه بعد در یک محتوی. و به هر حال هدف از اعزام این مردان بزرگ با این تجهیزات کامل همان اجرای “قسط و عدل” است.

در حقیقت این آیه به یکی از اهداف متعدد ارسال پیامبران اشاره می کند، زیرا می دانیم انبیا اهداف متعددی را پیگیری می کردند.

هدف دیگر شکستن غلها و زنجیرهای اسارت است چنانکه در آیه ۱۵۷ سوره اعراف می خوانیم: "وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ" "پیامبر اسلام بارهای سنگین از دوش آنان را برمی دارد و غل و زنجیرهایی را که بر دست و پا و گردنشان بود می شکند."

هدف دیگر تکمیل ارزشهای اخلاقی است چنانکه در حدیث معروف آمده است: "بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ" "من برای تکمیل فضائل اخلاقی مبعوث شده ام"

و بالاخره هدف دیگر "اقامه قسط" است که در آیه مورد بحث به آن اشاره، شده و به این ترتیب اهداف بعثت انبیا را در هدف‌های "فرهنگی" و "اخلاقی" و "سیاسی" و "اجتماعی" می‌توان خلاصه کرد.

ناگفته پیداست که منظور از "رسولان" در آیه مورد بحث به قرینه انزال کتب همان انبیاء اولوالعزم و مانند آنها می‌باشند.

نکته جالب دیگر در جمله "لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ" این است که از "خود جوشی مردم" سخن می‌گوید، نمی‌فرماید: هدف این بوده که انبیاء انسانها را وادار به اقامه قسط کنند، بلکه می‌گوید: هدف این بوده که مردم مجری قسط و عدل باشند! آری مهم این است که مردم چنان ساخته شوند که خود مجری عدالت گردند و این راه را با پای خویش بپویند.

ولی از آنجا که به هر حال در یک جامعه انسانی هر قدر سطح اخلاق و اعتقاد و تقوا بالا باشد باز افرادی پیدا می‌شوند که سر به طغیان و گردنکشی بر می‌دارند و مانع اجرای قسط و عدل خواهند بود لذا در ادامه آیه می‌فرماید: ما آهن را نازل کردیم که در آن قوت شدیدی است، و نیز منافعی برای مردم!

(وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ).

آری تجهیزات سه گانه انبیاء الهی برای اجرای عدالت وقتی می‌تواند به هدف نهایی برسد که از ضمانت اجرایی "آهن" و "بأس شدید" آن برخوردار باشد.

منظور از "منافع" هرگونه بهره‌ای است که انسان از آهن می‌برد و می‌دانیم اهمیت آهن در زندگی انسان‌ها به اندازه‌ای زیاد است که با کشف آن دوران تازه‌ای در تاریخ بشر شروع شد که به دوران آهن معروف است چرا که با این کشف چهره زندگی انسان در تمام زمینه‌ها دگرگون گشت، و این خود بیانگر ابعاد واژه "منافع" در آیه فوق است.

در قرآن مجید نیز در آیات مختلف اشاره به این معنی شده: در یک‌جا می‌گوید هنگامی که ذو القرنین تصمیم بر ساختن سد عظیم خود گرفت گفت: أَتُونِي زُرَّ الْحَدِيدِ: "قطعات عظیم آهن برای من بیاورید" (کهف - ۹۶).

و هنگامی که خداوند داود را مشمول لطف خود قرار داد آهن را برای او نرم کرد تا بتواند با آن زره بسازد، و از خطرات جنگ‌ها و حملات دشمنان بکاهد وَاللّٰهُ لَهُ الْحَدِيدُ أَنْ اَعْمَلُ سَابِغَاتٍ (سبا ۱۰ و ۱۱).

سپس به یکی دیگر از اهداف ارسال انبیاء و نزول کتب آسمانی و همچنین آفرینش وسائلی همچون آهن اشاره کرده، می فرماید: “هدف این است که خداوند بداند چه کسانی او و فرستادگانش را در غیاب او یاری می کنند” (وَلْيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ).

منظور از علم خداوند در اینجا تحقیق عینی علم او است، یعنی تا آشکار شود چه کسانی به یاری خدا و مکتب او بپا می خیزند و قیام به قسط می کنند و چه کسانی از این وظیفه بزرگ سر باز می زنند. در حقیقت مفهوم این آیه شبیه همان است که در آیه ۱۷۹ سوره آل عمران آمده

آیه ۱۶: تشخیص پاکی از ناپاکی

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ
عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ

(آل عمران / ۱۷۹)

“ممکن نبود که خداوند مؤمنان را به همان صورت که شما هستید واگذار مگر اینکه ناپاک را از پاک جدا کند!”

به این ترتیب مسأله آزمون و امتحان انسان‌ها و جداسازی صفوف و تصفیه، یکی دیگر از اهداف بزرگ این برنامه بوده است.

تعبیر به “یاری خداوند” مسلماً به معنی یاری دین و آئین و نمایندگان او و بسط آئین حق و قسط و عدل است و گرنه خداوند نیازی به یاری کسی ندارد و همگان به او نیازمندند، لذا برای اثبات همین معنی آیه را با این جمله پایان می‌دهد که “خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است” (إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ).

برای او ممکن است با یک اشاره همه جهان را زیر و رو کند و تمامی دشمنان را نابود و اولیائش را پیروز گرداند، ولی هدف اصلی که تربیت و تکامل انسان‌هاست از این طریق حاصل نمی‌گردد، لذا آنها را دعوت به یاری آئین حق کرده است.

نکته‌ها:

۱ - قلمرو “منطق” و “زور”

آیه فوق ترسیم‌گویی از چهره اسلام در زمینه تعلیم و تربیت و گسترش عدل و داد و اجرای قسط در جامعه انسانی است.

نخست از بینات و دلائل روشن و “کتب آسمانی” و “معیار سنجش ارزش‌ها، و بیان احکام و قوانین” کمک می‌گیرد، یعنی پایه را بر انقلاب فکری و فرهنگی می‌گذارد و از عقل و منطق استمداد می‌جوید.

اما اگر اینها مؤثر نیفتاد و کار به بن‌بست کشید، یعنی زورمندان قلدری پیدا شدند که نه در برابر بینات سر تسلیم فرود می‌آورند و نه برای کتاب و میزان ارزشی قائلند، در اینجا نوبت به “حدید” که در آن “باس شدید” است می‌رسد و با سلاح بر مغز این گردنکشان می‌کوبند تا در برابر قسط و عدل تسلیم شوند و البته از یاری مردم با ایمان در این مسیر کمک گرفته می‌شود.

در حدیثی از امام امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم :

“إِنَّ اللَّهَ قَرَضَ الْجِهَادَ وَعَظَّمَهُ وَ جَعَلَهُ نَصْرَهُ وَ نَاصِرُهُ. وَاللَّهُ مَا صَلَحَتْ دُنْيَا وَ لَا دِينٌ إِلَّا بِهِ”

“خداوند جهاد را واجب کرده و آن را بزرگ شمرده و آنرا یار و یاورش قرار داده، به خدا سوگند نه دنیا و نه دین جز با جهاد اصلاح نمی‌شود”

این سخن را با حدیث دیگری از رسول خدا پایان می‌دهیم. فرمود: “وَلَا يُقِيمُ النَّاسَ إِلَّا السَّيْفُ وَ السَّيْفُ مَقَالِيدُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ” “مردم را جز شمشیر برپا نمی‌دارد و شمشیرها کلیدهای بهشت و دوزخند”.

بنابراین رهبران الهی در یک‌دست کتب آسمانی و در دست دیگر شمشیر دارند. نخست مردم را با منطق به سوی حق و عدل دعوت می‌کنند، هرگاه زورگویی تسلیم منطق نشوند در برابر آنها به زور متوسل می‌شوند.

۲ - نیازهای عمده زندگی وابسته به آهن است.

بعضی از مفسران در آیه فوق تحلیلی دارند که خلاصه‌اش چنین است :

اصول زندگی انسان چهار چیز است کشاورزی بافندگی (صنعت)؛ مسکن و حکومت، و این به خاطر آن است که انسان نیاز به غذا و لباس و مسکن دارد، و از آنجا که یک موجود اجتماعی است به تنهایی نمی‌تواند مشکلات زندگی را حل کند، یا به تعبیر دیگر مصالح اجتماع به وسیله اجتماع تامین می‌شود.

و از آنجا که هر اجتماعی خواه ناخواه خالی از برخورد و تزاخم منافع نیست، بنابراین نیاز به حکومتی دارد که عدالت را در میان آنها اجرا کند و عجب اینکه این چهار اصل

همه نیازمند به حدید و آهن است و اگر این وسیله نبود زندگی بر انسان بسیار مشکل می شد و از آنجا که نیاز به آن زیاد است خداوند آن را فراوان و سهل الوصول آفریده است (درست است که فلزات دیگر در زندگی انسان هر کدام نقشی دارند ولی نقش اصلی از آن آهن است) و از اینجا مفهوم «فیه بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ» روشن می شود.

تفسیر نور

- ۳- در مدیریت به هر کس مسئولیت می دهیم باید ابزار کار او را در اختیارش قرار دهیم. «أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ ... الْكِتَابِ وَالْمِيزَانِ»
- ۴- در مدیریت صحیح، راهنمایی از مدیر و عمل از مردم است. «أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا ... الْكِتَابِ وَالْمِيزَانِ ... لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»
- ۵- عدالت واقعی در سایه قانون و رهبر الهی است. «رُسُلَنَا ... الْكِتَابِ ... لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»
- ۶- فلسفه نبوت، ایجاد عدالت است. «أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا ... لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»
- ۷ - بعد از اتمام حجت از طرف خداوند، مسئولیت با مردم است که برای عمل و اجرا بپاییزند. «أَرْسَلْنَا ... أَنْزَلْنَا ... لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»
- ۸- عدالت در تمام ابعاد مطلوب است. «بالقسط» مطلق آمده که شامل همه چیز می شود. «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»
- ۹- تمام انبیا، یک هدف دارند. «أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا ... لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»
- ۱۰ - مردم باید حکومت و تشکیلات داشته باشند تا بتوانند برای قسط بپاییزند و جلوی طغیانگران را بگیرند. «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»
- ۱۱- در نظام الهی، مردم بر سرنوشت خود حاکمند. «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»
- ۱۲- تأمین عدالت، به مشارکت عمومی نیاز دارد. «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»
- ۱۳- اول کار فرهنگی و تربیتی، بعد اعمال قدرت و تنبیه. «أَنْزَلْنَا ... الْكِتَابِ وَالْمِيزَانِ ... وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ»

۱۴- با موانع گسترش عدالت، باید برخورد شدید کرد. « لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأُنزِلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ »

۱۵- پذیرش دعوت انبیا در حقیقت نصرت خداست. « وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ »

۱۶- حمایت از دین و اولیای خدا، زمانی ارزش دارد که به دور از هر ریا و خودنمایی، بلکه از باطن دل و طیب نفس باشد. « مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ »

۱۷- گمان نکنیم خداوند به نصرت ما محتاج است. « لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ... إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ »

آیه ۱۷: توجه به محرومان

وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ

(الذاریات / آیه ۱۹)

"و در اموالشان برای اهل سؤال و محرومان حقی (مطلوب از جانب خدا و مقرر از طرف خودشان) بود."

تفسیر نمونه

پرداختن حق سائل یکی از صفات افرادی است که به خود سازی ردازند. قابل توجه اینکه در آیات فوق خواندیم همیشه در اموال نیکوکاران حقی برای سائل و محروم است، این تعبیر به خوبی نشان می دهد که آنها خودشان را در برابر نیازمندان و محرومان مدیون می بینند و آنان را طلبکار و صاحب حق می شمردند، حقی که به هر حال باید پرداخته شود و هیچ گونه منعی در پرداختن آن نیست، درست مانند طلب های سائر طلبکاران و چنانکه گفتیم قرائن مختلفی نشان می دهد که این تعبیر مربوط به زکات واجب و امثال آن نیست، بلکه ناظر به انفاق های مستحبی می باشد که پرهیزگاران آن را دین خود می شمردند.

تفسیر مجمع البیان

در مورد تفاوت «سائل» و «محروم» دیدگاه ها یکسان نیست:

- ۱- به باور «ابن عباس» و «مجاهد» «سائل» کسی است که گدایی می کند و از مردم درخواست کمک می نماید، اما محروم به کسی گفته می شود که درخواست کمک کرده و به او چیزی نداده اند و محروم شده است.
- ۲- اما به باور گروهی «محروم» به کسی گفته می شود که به خاطر حیا و کرامت انسانی از کسی درخواست نمی نماید.
- ۳- پاره ای برآنند که «محروم» کسی است که در غنائم جنگی سهمی ندارد.

۴- و برخی دیگر می‌گویند «محروم» در اصل به کسی گفته می‌شود که رزق و روزی او با درخواست نکردن یا از دست دادن مال به دلیلی یا ویرانی باغ و خشک شدن زراعت و یا نداشتن بهره‌ای از غنائم جنگی از او سلب شده است و از این راه‌هاست که انسان دچار حرمان مالی می‌گردد.

۵- «شعبی» می‌گوید: معنای «محروم» برای ما ناشناخته است و من نتوانستم منظور از آن را دریابم.

۶- و پاره ای نیز بیان تفاوت فقیر و محروم می‌گویند: محروم کسی است که از حق خویش بازمانده است، که این نرسیدن به حق گاهی بدان جهت است که مردم با ندادن چیزی به او، وی را محروم ساخته‌اند و گاهی خودش با خویشتن‌داری و عدم بیان نیاز خویش و عدم درخواست کمک باعث حرمان خود شده است. با این بیان در صورت نخست مردم او را محروم ساخته‌اند و در صورت دوم خودش.

در مورد واژه «حق» در آیه مورد بحث دو نظر است:

۱- به باور گروهی منظور حقوق مقرر مالی، همانند زکات و دیگر بدهی‌های واجب شرعی است.

۲- اما به باور پاره‌ای منظور از آن بدهی‌های مالی است که مردم با ایثار و فداکاری، خود نسبت به خویشتن لازم می‌سازند.

آیه ۱۸: نرم خویی و مشورت

فِيمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ

لَئِنْ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ

فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ

(ال عمران / ۱۵۹)

"پس به برکت رحمتی از جانب خداوند با آنها (امت خود) نرم خو شدی، و اگر بد خلق و سخت دل بودی حتما از دورت پراکنده می شدند. پس، از آنها درگذر و برایشان آمرزش طلب و در کارها با آنان مشورت نما، و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن، که بی تردید خداوند توکل کنندگان را دوست دارد."

تفسیر نمونه :

در آیه فوق، نخست اشاره به یکی از مزایای فوق العاده اخلاقی پیامبر (صلی الله علیه و آله شده و می فرماید: "در پرتو رحمت و لطف پروردگار، تو با مردم مهربان شدی در حالی که اگر خشن و تندخو و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند"

خداوند در این ایه اشاره به نرمش کامل پیامبر صلی الله علیه و آله و انعطاف او در برابر افراد نادان و گنهکار می کند. سپس دستور می دهد که : "از تقصیر آنان بگذر، و آنها را مشمول عفو خود گردان و برای آنها طلب آمرزش کن"

یعنی نسبت به بی وفایی هایی که با تو کردند و مصائبی که در این جنگ برای تو فراهم نمودند از حق خود درگذر و من برای آنها نزد تو شفاعت می کنم، و در مورد

مخالفت‌هایی که نسبت به فرمان من کردند، تو شفیع آنها باش و آمرزش آنها را از من بطلب !

به عبارت دیگر آنچه مربوط به حق تو است عفو کن و آنچه مربوط بحق من است من می‌بخشم پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان خدا عمل کرد و آنها را بطور عموم مشمول عفو خود ساخت .

روشن است که اینجا یکی از موارد روشن عفو و نرمش و انعطاف بود و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از این می‌کرد زمینه برای پراکندگی مردم کاملاً فراهم بود، مردمی که گرفتار آن شکست فاحش شده بودند و آن همه کشته و مجروح داده بودند (اگر چه عامل اصلی همه اینها خودشان محسوب می‌شدند) چنین مردمی نیاز شدید به محبت و دلجویی و مرهم گذاشتن بر جراحات قلبی و جسمی داشتند، تا به سرعت همه این جراحات، التیام پذیرد و آماده برای حوادث آینده شوند.

موضوع مهم دیگر اینکه آیه فوق به یکی از صفات مهم که در هر رهبری لازم است شده و آن مسأله گذشت، و نرمش و انعطاف، در برابر کسانی است که تخلفی از آنها سرزده و بعداً پشیمان شده‌اند، بدیهی است شخصی که در مقام رهبری قرار گرفته اگر خشن و تندخو و غیر قابل انعطاف و فاقد روح گذشت باشد بزودی در برنامه‌های خود مواجه با شکست خواهد شد و مردم از دور او پراکنده می‌شوند و از وظیفه رهبری باز می‌ماند و به همین دلیل علی (علیه السلام) در یکی از کلمات قصار خود می‌فرماید: **“أَلَّهَ الرَّئَاسَةُ سَعَةُ الصَّدْرِ ؛ وسیله رهبری گشادگی سینه است .”**

بعد از فرمان عفو عمومی، برای زنده کردن شخصیت آنها و تجدید حیات فکری و روحی آنان دستور می‌دهد که : **“در کارها با آنها مشورت کن و رأی و نظر آنها را بخواه .”** قرآن دستور می‌دهد که باز هم با آنها مشورت کن هر چند نتیجه مشورت در پاره‌ای از موارد، سودمند نباشد زیرا از نظر کلی که بررسی کنیم منافع آن روی هم رفته بمراتب بیش از زیان‌های آن است و اثری که در آن برای پرورش فرد و اجتماع و بالا بردن شخصیت آنها وجود دارد از همه اینها بالاتر است .

کلمه “الامر” در “شاورُهُمْ فِي الْأَمْرِ” مفهوم وسیعی دارد و همه کارها را شامل می‌شود ولی مسلم است که پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز در احکام الهی با مردم مشورت نمی‌کرد بلکه در آنها صرفاً تابع وحی بود.

بنابراین مورد مشورت، تنها طرز اجرای دستورات و نحوه پیاده کردن احکام الهی بود و عبارت دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله در قانون‌گذاری، هیچ وقت مشورت نمی‌کرد و تنها در طرز اجرای قانون نظر مسلمانان را می‌خواست و لذا گاهی که پیامبر صلی الله علیه و آله پیشنهادی را طرح می‌کرد مسلمانان نخست سؤال می‌کردند که آیا این یک حکم الهی است؟ و یک قانون است که قابل اظهار نظر نباشد و یا مربوط به چگونگی تطبیق قوانین می‌باشد اگر از قبیل دوم بود اظهار نظر می‌کردند و اگر از قبیل اول بود تسلیم می‌شدند.

اصولاً مردمی که کارهای مهم خود را با مشورت و صلاح‌اندیشی یکدیگر انجام می‌دهند و صاحب‌نظران آنها به مشورت می‌نشینند، کمتر گرفتار لغزش می‌شوند. به عکس افرادی که : گرفتار استبداد رأی هستند و خود را بی‌نیاز از افکار دیگران می‌دانند - هر چند از نظر فکری فوق‌العاده باشند - غالباً گرفتار اشتباهات خطرناک و دردناکی می‌شوند. از این گذشته استبداد رأی، شخصیت را در توده مردم می‌کشد و افکار را متوقف می‌سازد، و استعدادهای آماده را نابود می‌کند، و به این ترتیب بزرگ‌ترین سرمایه‌های انسانی یک ملت از دست می‌رود.

به علاوه کسی که در انجام کارهای خود با دیگران مشورت می‌کند، اگر مواجه با پیروزی شود کمتر مورد حسد واقع می‌گردد، زیرا دیگران پیروزی وی را از خودشان می‌دانند و معمولاً انسان نسبت به کاری که خودش انجام داده حسد نمی‌ورزد و اگر احياناً مواجه با شکست گردد زبان اعتراض و ملامت و شماتت مردم بر او بسته است، زیرا کسی به نتیجه کار خودش اعتراض نمی‌کند، نه تنها اعتراض نخواهد کرد بلکه دلسوزی و غمخواری نیز می‌کند.

یکی دیگر از فوائد مشورت این است که انسان ارزش شخصیت افراد و میزان دوستی و دشمنی آنها را با خود درک خواهد کرد و این شناسایی راه را برای پیروزی او هموار

می‌کند و شاید مشورت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله با آن قدرت فکری و فوق‌العاده‌ای که در حضرتش وجود داشت، بخاطر مجموع این جهات بوده است.

مسلم است که هر کس نمی‌تواند طرف مشورت قرار گیرد، زیرا گاه آنها نقاط ضعفی دارند که مشورت با آنها مایه بدبختی و عقب افتادگی است چنانکه علی (علیه السلام) می‌فرماید: با سه طایفه مشورت نکن:

۱ - «وَلَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا يُعْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَبَعِيدُ الْفَقْرِ؛ با افراد بخیل مشورت نکن زیرا ترا از بخشش و کمک به دیگران باز می‌دارند و از فقر می‌ترسانند».

۲ - «وَلَا جَبَانًا يُضَعِّفُكَ عَنِ الْأُمُورِ؛ همچنین با افراد ترسو مشورت نکن زیرا آنها ترا از انجام کارهای مهم باز می‌دارند».

۳ - «وَلَا حَرِيصًا يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجَوْرِ؛ و نیز با افراد حریص مشورت نکن که آنها برای جمع‌آوری ثروت و یا کسب و مقام، ستمگری را در نظر تو جلوه می‌دهند».

همانطور که در اسلام دستور مؤکد درباره مشورت کردن داده شده به افرادی که مورد مشورت قرار می‌گیرند نیز تأکید شده که از هیچ‌گونه خیرخواهی فروگذار نکنند و خیانت در مشورت، یکی از گناهان بزرگ محسوب می‌شود، حتی این حکم درباره غیر مسلمانان نیز ثابت است، یعنی اگر انسان، پیشنهاد مشورت را از غیر مسلمانی بپذیرد، حق ندارد در مشورت، نسبت به او خیانت کند و غیر از آنچه تشخیص می‌دهد به او اظهار نماید.

در رساله حقوق که از امام سجاد علی بن الحسین (علیهما السلام) نقل شده، می‌فرماید:

«وَحَقُّ الْمُسْتَشِيرَانِ عِلْمَتُ لَهُ رَأْيَا اِشْرَتْ عَلَيْهِ وَ اِنْ لَمْ تَعْلَمْ اِرْشَدْتَهُ اِلَى مَنْ يَعْلَمُ وَ حَقُّ الْمَشِيرِ عَلَيْهِ اَنْ لَا تُتَّهَمَ فِيمَا لَا يُوَافِقُكَ مِنْ رَأْيِهِ؛ حق کسی که از تو مشورت می‌خواهد این است که اگر عقیده و نظری داری در اختیار او بگذاری و اگر درباره آن کار، چیزی نمی‌دانی، او را به کسی راهنمایی کنی که می‌داند و اما حق کسی که مشاور تو است این است که در آنچه با تو موافق نیست او را متهم نسازی».

قابل توجه اینکه در جمله بالا مسأله مشاوره بصورت جمع ذکر شده (و شاورهم) ولی تصمیم نهایی تنها به عهده پیامبر صلی الله علیه و آله و بصورت مفرد ذکر شده (عزمت).

این اختلاف تعبیر، اشاره بیک نکته مهم می کند و آن اینکه : بررسی و مطالعه جوانب مختلف مسائل اجتماعی، باید بصورت دسته جمعی انجام گیرد، اما هنگامی که طرحی تصویب شد باید برای اجرای آن، اراده واحدی بکار افتد. در غیر این صورت هرج و مرج پدید خواهد آمد، زیرا اگر اجرای یک برنامه بوسیله رهبران متعدد، بدون الهام گرفتن از یک سرپرست صورت گیرد، قطعاً مواجه با اختلاف و شکست خواهد شد و به همین جهت در دنیای امروز نیز مشورت را بصورت دسته جمعی انجام می دهند، اما اجرای آن را بدست دولت‌هایی می سپارند که تشکیلات آنها زیر نظر یک نفر اداره می شود.

موضوع مهم دیگر اینکه جمله فوق می گوید: “به هنگام تصمیم نهایی باید توکل بر خدا داشته باشید” یعنی در عین فراهم نمودن اسباب و وسائل عادی، استمداد از قدرت بی پایان پروردگار را فراموش مکن .

در پایان آیه بعد دستور می دهد که افراد با ایمان باید تنها بر خدا تکیه کنند زیرا “خداوند متوکلان را دوست دارد”

آیه ۱۹: تلاش در امر خیر

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمُ
فِيهَا خَالِدُونَ

(اعراف / ۴۲)

"و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند (و البته) ما هیچ کس را جز به اندازه توانش مکلف نمی‌کنیم - آنها یاران بهشتند که در آنجا جاودانند."

تفسیر نمونه :

در میان این آیه : (یعنی در میان "مبتدا" و "خبر") یک جمله معترضه که اشاره به پاسخ بسیاری از سوالات است بیان کرده، می‌گوید: ما هیچ کس را جز به اندازه توانایش تکلیف نمی‌کنیم (لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا).

اشاره به اینکه کسی تصور نکند که قرار گرفتن در صف افراد با ایمان و انجام عمل صالح در دسترس همه کس نیست و جز افراد معدودی قدرت بر وصول به آن ندارند، زیرا تکالیف پروردگار به اندازه قدرت افراد است و به این وسیله راه را به روی همه کس اعم از عالم و جاهل، کوچک و بزرگ و در هر سن و سال گشوده و همه را دعوت به پیوستن به این صف می‌کند و البته از هر کس به اندازه استعداد فکری و جسمی و امکاناتش انتظار دارد.

این آیه مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن، وسیله نجات و سعادت جاویدان را منحصرًا ایمان و عمل شایسته معرفی می‌کند و به این ترتیب به عقیده خرافی مسیحیان امروز که وسیله نجات را قربانی شدن مسیح در برابر گناهان بشریت می‌دانند خط بطلان می‌کشد، اصرار قرآن روی مسأله ایمان و عمل صالح در آیات مختلف برای کوبیدن این طرز تفکر و مانند آن است .

تفسیر المیزان :

جمله : « لَا تُكَلِّفْ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا » مفید رفع نگرانی از عدم قدرت بر انجام دادن جمیع اعمال صالح است .

جمله « لَا تُكَلِّفْ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا » برای تقویت دلهای مؤمنین و امیدوار ساختن آنان است، چون قبلا ایمان را مقید به عمل صالح کرده بود، و معلوم است کمتر کسی از مؤمنین موفق می‌شود جمیع اعمال صالح را انجام داده و به مقتضای کلمه «الصالحات» که جمع با الف و لام و مفید استغراق است هیچ یک از اعمال صالح را ترک نکند و این خود باعث نومیثی بیشتر مؤمنین است، لذا در جمله مورد بحث بخاطر رفع این نگرانی می‌فرماید: تکلیف هر کس به قدر وسع و استطاعت او است، پس هر کس اعمال صالح به قدر طاقت خود انجام دهد ولو خود را به مشقت هم نیندازد باز از اهل این آیه و از اصحاب بهشت جاودان خواهد بود.

تفسیر نور:

۱- بهشت جاودان، پاداش پیوند ایمان و اعمال صالح است. «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ... أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ»

۲- گرچه مطلوب، انجام همه‌ی کارهای شایسته است، «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» اما در عمل، هر کس به اندازه‌ی توانش مسئول است. «لَا تُكَلِّفْ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»

۳- در اسلام، تکلیف، طاقت‌فرسا نیست. «وسعها» چنانکه در جای دیگر می‌خوانیم: «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» و «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»

تفسیر مجمع البیان:

و کسانی که به خدا و پیامبرش ایمان آورده و آیات او را گواهی کردند و در برابر آنها تکیه نورزیدند و در زندگی خویش کارهای شایسته انجام دادند، برای همیشه در بهشت خواهند بود. به بیان روشن‌تر، کسانی که به تکالیف و مقررات دینی - که اندکی همراه با زحمت و همت و خویشتن داری است عمل کنند - به این نعمت جاودانه نایل خواهند شد.

گفتنی است که تکالیف به اندازه توان و قدرت انسان است، و فراتر از توان او به وی تکلیف نمی‌گردد؛ چرا که خدای فرزانه چنین کارهایی را نمی‌کند. ذکر این نکته لازم است که جمله «لا نكَلْف» اگر خبر باشد، به این مفهوم است که: از ایمان آوردگان، به اندازه قدرت و توانشان تکلیف خواسته است؛ و اگر جمله معترضه باشد، منظور این است که از ایمان آوردگان و شرک‌گرایان چیزی بیش از توانشان نخواسته ایم.

آیه ۲۰: پاداش خوبی

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غِلٍّ تَجْرِي
 مِن تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا
 لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنَّ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ
 وَنُودُوا أَن تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

(اعراف / ۴۳)

"ما آنچه در سینه‌های آنها از کینه و عداوت است همه را می‌زداییم، از زیر (پای) آنها نهرها روان است و گویند: ستایش و سپاس از آن خدایی است که ما را به این (جایگاه پسندیده) راهنمایی کرد و اگر خدا ما را رهنمون نمی‌شد ما هرگز راه نمی‌یافتیم، حقا که رسولان پروردگار ما به حق و درستی (به منظور این هدف) آمدند و ندا داده می‌شوند که این بهشت به پاداش آنچه (در دنیا) می‌کردید به شما داده شد و آن بهشت به سبب اعمالتان به ارث به شما رسید."

تفسیر المیزان :

(غل) به معنای کینه و عداوت و خشم درونی است .
 (غل) از بزرگ‌ترین ناملایماتی است که آدمی را مکدر می‌سازد، چون هیچ کسی نیست که از آمیزش و دوستی با دیگران بی‌نیاز باشد، و دوستی با اشخاص تا زمانی قابل دوام است که از یکدیگر حرکاتی که موافق طبع نیست نبینند، چون اگر حرکات و توقعات طرف مطابق میل نباشد الفت به خشم مبدل شده و همین خشم بر او عیش را ناگوار می‌سازد، روی این حساب اگر خدای تعالی انسان را طوری کند که هر چه هم از دیگران حرکات ناملایم ببیند سینه‌اش تنگی نکند در حقیقت بزرگ‌ترین نعمت را به انسان ارزانی داشته است .

جمله " تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ " کنایه است از اینکه صاحبان ایمان و عمل صالح در آخرت در قصرهای رفیع و عالی بسر می برند.

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ - اینکه نسبت حمد را به آنان داده دلالت دارد بر اینکه آنان را خالص برای خود کرده، یعنی کارشان را به جایی رسانیده که هیچ اعتقاد باطل و همچنین هیچ عمل زشت و باطلی ندارند، همچنانکه در سوره (واقعه) درباره آنان فرموده : " لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا " بنابراین، تنها چنین کسانی هستند که می توانند خدا را آن طور که باید و شاید توصیف و تحمید کنند، و توصیف خدای تعالی امر مبتدلی نیست که هر کسی از عهده آن بر آید، همچنانکه خود فرموده: "سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ آلَا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ"

اینکه گفتند: "لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ" اشاره است به اینکه هدایت کار خدای تعالی است، و انسان هیچ قدرت و اختیاری درباره آن ندارد. جمله " لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ " اعتراف به حقیقت داشتن وعده هایی است که خداوند به وسیله انبیای خود داده، و این اعتراف و همچنین سایر اعترافات که در روز قیامت از طرف مصدر عظمت و کبریایی از مؤمن و کافر گرفته می شود خود ظهوری است برای قهاریت خدای تعالی و تمامیت ربوبیت او، و این اعتراف از ناحیه اهل بهشت شکر و از ناحیه دوزخیان اقرار به تمامیت حجت پروردگار است .

"وَنُودُوا أَنْ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ"

اسم اشاره " تِلْكَ " که مخصوص اشاره به دور است در اینجا رفعت قدر و علو شان بهشت را می رساند نه دوری آن را، زیرا از ظاهر سیاق به طوری که دیگران هم گفته اند چنین بر می آید که این ندا وقتی به آنان می شود که خود در بهشت منزل گرفته اند و با این حال اشاره برای افاده دوری مسافت نخواهد بود.

در اینجا سؤالی پیش می آید و آن اینکه چرا این آیه بهشت را در مقابل اعمال صالحان ارث آنان قرار داده؟ و حال آنکه معنای ارث تملک مال و یا هر چیز قابل انتفاعی است از کسی که قبلا او مالک بوده و با زوال، ملک او به دیگری منتقل شده، مانند فرزند که از پدر ارث می برد یعنی پدر می میرد و مالی باقی می گذارد و فرزند آن

را ارث می‌برد، و یا انبیا که از دنیا می‌روند و علم را برای بازماندگان و ورثه خود یعنی علما به ارث باقی می‌گذارند و یا مردم می‌میرند و زمین و آنچه را که در آن است برای مالک اصلیش خدای تعالی به ارث باقی می‌گذارند. در همه این موارد معنای انتقال از غیر در کلمه ارث نهفته است. جواب این سؤال این است که در آیه مورد بحث نیز می‌توان این معنا را اعتبار کرد، برای اینکه خدای تعالی بهشت را آفرید تا تمامی بندگان با سرمایه عمل صالح آن را بدست آورند، ولی کفار با ارتکاب شرک و معاصی، خود را از آن محروم ساختند در نتیجه بهشت به ارث مؤمنین در آمد، پس در حقیقت مؤمنین با عمل صالح خود آن را از دیگران ارث برده‌اند چنانکه می‌فرماید: "أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ" و از قول اهل جنت می‌فرماید: "الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ".

راغب در مفردات درباره معنای آیه مورد بحث وارث بهشت گفته است: (ارث) و (وراث) به معنای انتقال قهری و بدون معامله دسترنج کسی است به غیر، و به همین جهت مالی را که از میت به وارثش منتقل می‌شود (میراث) - با قلب واو بالف - و (تراث) - با قلب واو به تاء - گویند، مانند آیه "و تاكلون التراث" و روایت "اُنْبِتُوا عَلَى مَشَاعِرِكُمْ فَإِنَّكُمْ عَلَى إِرْثٍ مِنْ إِرْثِ إِبْرَاهِيمَ"

تفسیر نور

۱- کینه‌زدایی و ایجاد صمیمیت، به آسانی و بی‌زحمت نیست. «نزعنا» («نزع»، به معنای کندن با زحمت و تلاش است)

۲- زندگی که در آن کینه نباشد، زندگی بهشتی است. «من غلّ»

۳- در بهشت، صفای باطن و ظاهر یک جا جمع است. «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ»

۴- اهل بهشت، به ذکر و ستایش خدا مشغولند. «قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ»

۵ - بهشتیان، از لطف خدا شاکرند و از هدایت شدنشان مغرور نیستند. «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا»

۶- بهشتیان به اعمال و کارهای خود متکی نیستند. «هَدَانَا اللَّهُ»

۷- عقل و علم و تلاش به تنهایی کافی نیست، عنایت و امداد الهی نیز برای هدایت لازم است. «لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ»

۸ - انبیا، وسیله‌ی هدایتند و هدایتشان همراه با حقّ است. خودشان، حرفشان، عملشان، شیوه‌ها و وعده‌هایشان همه حقّ است. «لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ»

۹- بهشت در برابر عمل است، نه امید و آرزو. «أَوْرِثُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: از کسانی مباش که آخرت را بدون عمل آرزو می‌کنند. «لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بِغَيْرِ عَمَلٍ»

تفسیر نمونه:

اشاره به یکی از مهمترین نعمتهائی که خدا به بهشتیان ارزانی می‌دارد و مایه آرامش روح و جان آنها است کرده، و می‌گوید: کینه‌ها و حسدها و دشمنی‌ها را از دل آنها برمی‌کنیم (وَتَزَعِنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غِلٍّ).

“غل” در اصل به معنی نفوذ مخفیانه چیزی است، و به همین جهت به حسد و کینه و دشمنی که به طرز مرموزی در جان انسان نفوذ می‌کند “غل” گفته می‌شود. در حقیقت یکی از بزرگ‌ترین ناراحتی‌های انسان‌ها در زندگی دنیا که سرچشمه پیکارهای وسیع اجتماعی می‌شود و علاوه بر خسارت‌های سنگین جانی و مالی آرامش روح را به کلی برهم می‌زند، همین “کینه توزی” و “حسد” است.

بهشتیان به کلی از بدبختی‌های ناشی از اینگونه صفات برکنارند، نه کینه‌ای دارند و نه حسدی و نه عواقب شوم این صفات زشت، آنها با هم در نهایت دوستی و محبت و صفا و صمیمیت و آرامش زندگی می‌کنند، همه از وضع خود راضی‌اند، حتی آنها که در مقامات پائین‌تری قرار دارند نسبت به وضع کسانی که مقام آنها بالاتر است رشک و حسد نمی‌برند، و به این ترتیب بزرگ‌ترین مشکل هم‌زیستی سالم آنها حل شده است. سپس رضایت و خشنودی کامل و همه جانبه اهل بهشت را با این جمله منعکس می‌کند که آنها می‌گویند: (وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ).

بار دیگر به این حقیقت می‌رسیم که نجات در سایه عمل صالح است، نه پندارها و خیالات بی‌اساس .

“ارث” در اصل به معنی انتقال یافتن مال و ثروتی از کسی به دیگری است بدون اینکه قراردادی در میان آنها باشد (یعنی از مسیر طبیعی نه خرید و فروش و مانند آن) و اگر به انتقال اموال میت به بازماندگانش ارث گفته می‌شود، نیز از همین نظر است .

پاسخ این سؤال را حدیثی که از طرق شیعه و اهل تسنن از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است می‌دهد آنجا که می‌فرماید: " مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ لَهُ مَنْزِلٌ فِي الْجَنَّةِ وَ مَنْزِلٌ فِي النَّارِ؛ فَأَمَّا الْكَافِرُ فَيَرِثُ الْمُؤْمِنَ مَنْزِلُهُ مِنَ النَّارِ، وَالْمُؤْمِنُ يَرِثُ الْكَافِرَ مَنْزِلُهُ مِنَ الْجَنَّةِ. فَذَلِكَ قَوْلُهُ: أَوْرِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ " : “هر کس- بدون استثناء- جایگاهی در بهشت و جایگاهی در دوزخ دارد، کافران جایگاه دوزخی مومنان را به ارث می‌برند و مومنان جایگاه بهشتی کافران را، و این است معنی گفتار خداوند “أَوْرِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ” .

این حدیث در واقع اشاره به آن است که درهای سعادت و شقاوت به روی همگان باز است هیچکس از آغاز بهشتی آفریده نشده و نه هیچکس دوزخی، بلکه همه کس استعداد رسیدن به هر دو را دارند، و این اراده خود آنها است که سرنوشتشان را تعیین می‌کند، بدیهی است هنگامی که مومنان با اعمال خود، به بهشت راه یافتند و افراد ناپاک و بی‌ایمان به دوزخ، جای خالی هر کدام به طور طبیعی در اختیار دیگری قرار خواهد گرفت .

و به هر حال این آیه و این حدیث یکی از دلایل روشن نفی جبر و طرفداری از اصل آزادی اراده است .

آیه ۲۱: میل به دوستی و صلح

وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ

فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

(انفال / آیه ۶۱)

"و اگر به صلح گراییدند، تو [انیز] بدان گرای و بر خدا توکل نما که او شنوای داناست."

تفسیر نمونه :

اگر آنها تمایل به صلح نشان دادند تو نیز دست آنها را عقب نزن و تمایل نشان ده (وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا). اگر آنها به سوی صلح پر و بال بگشایند تو هم به سوی آن پر و بال بگشای، زیرا جنحوا از ماده جنوح به معنی تمایل آمده و به پر پرندگان نیز جناح گفته می‌شود زیرا هر یک از بالهای آنها به یک طرف متمایل است بنابراین در تفسیر آیه هم از ریشه لغت می‌توان استفاده کرد و هم از مفهوم ثانوی آن و از آنجا که به هنگام امضای پیمان صلح غالباً افراد گرفتار تردیدها و دو دلی‌ها می‌شوند به پیامبر دستور می‌دهد در قبول پیشنهاد صلح تردیدی به خود راه مده و چنانچه شرائط آن منطقی و عاقلانه و عادلانه باشد آن را بپذیر و بر خدا توکل کن زیرا خداوند هم گفتگوهای شما را می‌شنود و هم از نیت شما آگاه است.

تفسیر نور

حضرت علی علیه السلام به مالک اشتر می‌نویسد: « لا تدفعنَّ صلحاً دعاک الیه عدوُّک و لكن اَحدَر اَحدَر من عدوِّک بعد صلحِهِ، فان العدوَّ ربّما قارب لیتغفل » صلح پیشنهادی دشمن را رد مکن، ولی پس از صلح هوشیار باش و از نیرنگ دشمن برحذر باش، چون گاهی نزدیکی دشمن، برای غافلگیر کردن است.

- ۱- مسلمانان باید در مرحله‌ای از قدرت باشند که تقاضای صلح، از سوی دشمن باشد.
«وَإِنْ جَنَحُوا»
- ۲- اسلام، جنگ طلب نیست. «وَإِنْ جَنَحُوا ... فَأَجْنَحْ»
- ۳- فرمان جنگ یا پذیرش صلح، با پیامبر خدا و از اختیارات رهبری جامعه اسلامی است. «فاجنح» فرمود: «فَأَجْنَحُوا»
- ۴- در موضع قدرت، سوء استفاده نکنید. «فَأَجْنَحْ»
- ۵ - در پذیرش پیشنهاد صلح، بر خدا توکل کنید. «فاجنح لها و توکل»
- ۶- در پذیرش صلح، هم احتمال خطر و توطئه است، هم زخم زبان برخی دوستان، ولی باید بر خدا توکل کرد. «توکل علی الله»
- ۷- ایمان به شنوایی مطلق و علم فراگیر خداوند، زمینه‌ساز توکل انسان به اوست.
«تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»

آیه ۲۲ : احترام به مهاجرین و اهمیت هجرت

إِنَّ الَّذِينَ

ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ
 اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا وَنَصَرُوا أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ
 ءَامَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَالَكُم مِّنْ وَلِيَّتِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا
 وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ
 بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّثْقَلَةٌ وَاللَّهُ يُمَاتَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

(انفال / آیه ۲۲)

"همانا کسانی که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا با اموال و جان‌های خود جهاد کردند، و کسانی که (مهاجران را) جا و پناه دادند و یاری نمودند، آنها هستند که اولیاء یکدیگرند (پیوند دوستی، یاری و ارثی دارند) و کسانی که ایمان آوردند و هجرت نکردند، شما هیچ گونه پیوندی با آنان ندارید تا مهاجرت نمایند و اگر درباره امور دینی از شما یاری طلبند بر شما است که یاری نمایید مگر آنکه به ضرر گروهی باشد که میان شما و آنان پیمان (ترک مخاصمه) برقرار است، و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست."

تفسیر نمونه :

در این قسمت از آیه اشاره بدو گروه اول و دوم شده است، یعنی مؤمنانی که در مکه ایمان آورده بودند و پس از آن به مدینه هجرت کردند، و مؤمنانی که در مدینه به پیامبر ایمان آوردند و به یاری و حمایت او و مهاجران برخاستند، و آنها را اولیاء و حامیان و متعهدان در برابر یکدیگر معرفی می‌کند.

جالب توجه اینکه برای گروه نخست چهار صفت بیان کرده اول ایمان، دوم هجرت، و سوم جهاد مالی و اقتصادی (از طریق صرف نظر کردن از اموال خود در مکه و یا صرف کردن از اموال خویش در غزوه بدر و مانند آن) و چهارم جهاد با خون و جان خویش در راه خدا و در مورد "انصار" دو صفت ذکر شده نخست "ایواء" (پناه دادن) دوم یاری کردن و با ذکر جمله "بعضهم اولیاء بعض" همه را در برابر یکدیگر متعهد و مسئول می‌داند.

در حقیقت این دو گروه در بافت جامعه اسلامی یکی به منزله "تار" و دیگری به منزله "پود" بود و هیچ کدام از دیگری بی‌نیاز نبود.

سپس به گروه سوم اشاره کرده، می‌گوید: "آنها که ایمان آوردند و مهاجرت نکردند و به جامعه نوین شما نپیوستند هیچگونه ولایت و تعهد و مسئولیتی در برابر آنها ندارید تا اقدام به هجرت کنند" (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا)

و در جمله بعد تنها یک نوع حمایت و مسئولیت را استثنا کرده و آنرا درباره این گروه اثبات می‌کند و می‌گوید: "هرگاه این گروه (مؤمنان غیر مهاجر) از شما بخاطر حفظ دین و آئینشان یاری بطلبند (یعنی تحت فشار شدید دشمنان قرار گیرند) بر شما لازم است که بیاری آنها بشتابید" (وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ).

"مگر زمانی که مخالفان آنها جمعیتی باشند که میان شما و آنان پیمان ترک مخاصمه بسته شده" (إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ)

و به تعبیر دیگر لزوم دفاع از آنان در صورتی است که در برابر دشمنان مشترک قرار گیرند اما اگر در برابر کفاری که با شما پیمان بسته اند واقع شوند احترام به پیمان از دفاع از این گروه بی‌حال لازم‌تر است!

و در پایان آیه برای رعایت حدود این مسئولیت‌ها و دقت در انجام این مقررات می‌گوید "و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بصیر و بینا است" (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ)

تفسیر نور

در سال سیزدهم بعثت و پس از گذشت ده سال از دعوت علنی پیامبر به اسلام، هنوز مشرکان مکه دست از اذیت و آزار پیامبر و مسلمانان برنداشته بودند، و روز به روز بر شدت آن می‌افزودند تا اینکه تصمیم گرفتند با توطئه‌ای حساب شده و اقدامی دسته‌جمعی، پیامبر را به قتل برسانند و اسلام را ریشه‌کن نمایند.

با اطلاع پیامبر صلی الله علیه و آله از آن توطئه و جانفشانی علی علیه السلام، شبانه مقدمات هجرت فراهم شد و آن حضرت در اوّل ماه ربیع‌الاول ابتدا به غار ثور رفتند و به مدت سه روز در آنجا به گونه‌ای معجزه‌آسا مخفی شدند و در این مدت تنها حضرت علی علیه السلام برای آن حضرت غذا تهیه کرده و اخبار بیرون را در اختیار آن جناب قرار می‌دادند. سرانجام پیامبر با توصیه به حضرت علی مبنی بر اعلان مهاجرت مسلمانان به یثرب و همراه آوردن اهل‌بیت آن حضرت، خود راهی یثرب شدند، و پس از طی مسافتی حدود چهارصد کیلومتر، روز دوازدهم ربیع‌الاول به محله‌ی قبا رسیدند و بقیه‌ی مهاجرین نیز به آنان ملحق شدند.

مردم یثرب، از مهاجران استقبال شایانی به عمل آوردند و آنها را با آغوش باز پذیرفتند و یثرب را به «مدینه‌النبی» و «مدینه‌الرّسول»، تغییر نام دادند. آنگاه پیامبر برای پیشگیری و دوری از تفرقه، میان مهاجران و انصار که حدود سیصد نفر بودند، دو به دو عقد اخوت و برادری جاری کردند و مسجد قبا را پایه‌گذاری کردند.

مهاجرین، کسانی هستند که در مکه به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و چون در آنجا تحت فشار بودند، خانه و کاشانه‌ی خود را رها کرده به همراه پیامبر به مدینه هجرت کردند و انصار، مسلمانان مدینه هستند که پیامبر اسلام و مهاجرین را استقبال نموده و آنان را در بین خود جای داده و یاری نمودند.

در این آیه، محورهایی همچون: پیوند مهاجرین و انصار، ضرورت هجرت، بی‌اعتنایی به مرقه‌هان گریزان از هجرت، تعهد متقابل میان مهاجران و انصار، و نجات مسلمانان درینند، در صورت عدم ضرر به پیمان‌های قبلی، مطرح شده است.

معموماً ملّت‌ها، مهم‌ترین و بزرگ‌ترین حادثه‌ای را که در حیات اجتماعی، علمی و مذهبی آنان رخ داده و آن را نقطه‌ی عطفی در سرگذشت ملّی خود می‌دانند، مبدأ

تاریخ خود قرار داده‌اند، مثلاً میلاد حضرت مسیح علیه السلام نزد مسیحیان و یا عام‌الفیل (سالی که سپاه ابرهه به مکه حمله کرد و نابود شد) نزد اعراب، مبدأ سال قرار گرفت.

از آنجایی که دین اسلام کامل‌ترین شریعت آسمانی است و در عین حال از ادیان دیگر مستقل است، لذا مسلمانان میلاد حضرت مسیح را مبنای سال خود قرار ندادند، همچنین عام‌الفیل گرچه سال تولد پیامبر نیز بود، و یا حتی روز بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، مبنای سال قرار نگرفت، اما با هجرت پیامبر به مدینه که حکومتی مستقل در آنجا پایه‌گذاری شد و مسلمانان توانستند در نقطه‌ای آزادانه فعالیت کنند، پیامبر شخصاً تاریخ هجری را بنا گذاردند. چنانکه می‌توان از عبارت «مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ» در آیهی «لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ» که در مورد ساختن مسجد قبا می‌باشد نیز پایه‌گذاری سال هجری را استفاده نمود، زیرا اولین اقدام پیامبر در هجرت به مدینه ساختن مسجد قبا می‌باشد. آری اگر هجرت نبود، چه بسا اسلام در همان نقطه محدود و نابود می‌شد.

هجرت، اختصاص به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ندارد، بلکه هجرت از محیط شرک، کفر و گناه، برای حفظ دین و ایمان و یا برای برگشت از نافرمانی خداوند لازم است، چنانکه خداوند در پاسخ کسانی که عذر آلودگی خود و ارتکاب به گناه را محیط ناسالم می‌دانستند و می‌گفتند: «كُنَّا مُسْتَضْعِفِينَ فِي الْأَرْضِ»، می‌فرماید: زمین خداوند که پهناور بود، چرا به مکانی دیگر هجرت نکردید؟ «قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً» البته با توجه به عبارت «مستضعفین»، معلوم می‌شود که اگر توانایی امر به معروف و نهی از منکر باشد، باید به این مهم اقدام نمود و جامعه را ترک نکرد و آن را مورد اصلاح قرار داد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هنگامی که در محل و سرزمینی که در آن زندگی می‌کنی نافرمانی و معصیت خدا می‌کنند، از آنجا به جایی دیگر هجرت کن. «إِذَا غَضِيَ اللَّهُ فِي أَرْضٍ أَنْتَ فِيهَا فَاخْرُجْ مِنْهَا إِلَى غَيْرِهَا»

چنانکه هجرت برای آموختن علم و دانش و هجرت برای بیان آموخته‌های خود به دیگران نیز لازم است. « نَفَرٍ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ »

در صدر اسلام دو هجرت رخ داده است: یکی در سال پنجم بعثت، هجرت گروهی از مسلمانان به سرزمین حبشه و دیگری در سال سیزدهم بعثت، هجرت از مکه به مدینه.

۱- اسلام، ایمان و عقیده، بدون تلاش و مجاهدت کافی نیست. مسلمانان صدر اسلام، یا مهاجر بودند یا پناه‌دهنده مهاجران، یا جهادگر و یا حامی مجاهدان. « اِنَّ الَّذِيْنَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِامْوَالِهِمْ وَ انْفُسِهِمْ... الَّذِيْنَ اَوْوَا وَ نَصَرُوا » (شرایط متفاوت برای هر کسی تکلیف خاصی می‌آورد، برای یکی هجرت و برای دیگری پناه‌دادن به مهاجران).

۲- رابطه‌ی ولایی، مخصوص کسانی است که اهل هجرت، جهاد و کمک به دیگران باشند. « اُولَئِكَ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ »

۳- خداوند میان مهاجرین و انصار حق ولایت مقرر کرده است. « الَّذِيْنَ اَوْوَا وَ نَصَرُوا اُولَئِكَ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ »

۴- هجرت به سوی جامعه‌ی اسلامی، شرط ولایت است و کسی که هجرت نکند، ولایت ندارد. « لَمْ يَهَاجِرُوا مَالَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ... »

۵ - در جامعه‌ی اسلامی باید میان مجاهدان و مهاجران با مرقهان هجرت گریز، فرق باشد. « آمَنُوا وَلَمْ يَهَاجِرُوا »

۶- کسی که هجرت نکند، نه او را یاری کنید و نه از او یاری بخواهید. (کلمه‌ی «ولایتهم» را دو گونه می‌توان معنا کرد: یکی «ولایت و حمایت شما از آنان» و دیگری «کمک و حمایت آنان از شما»)

۷- هجرت، گاهی از جهاد مهم‌تر است. «حتّٰی يَهَاجِرُوا» و نفرمود: «حتّٰی يَجَاهِدُوا»

۸ - باید از متخلّفان پیشین که خواهان پیوستن به مسلمانان هستند، با آغوش باز استقبال کرد. «حتّٰی يَهَاجِرُوا» (آری، همین‌که تارکان هجرت، هجرت کردند، شما آنان را حمایت کنید)

۹- اگر مسلمانانِ دیگر مناطق، تحت فشار کفر قرار گرفتند، نسبت به استمدادشان نباید بی تفاوت بود. «وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ»
 ۱۰- در روابط با دیگران باید اهمّ و مهم در نظر گرفته شود. مادامی که کفّار به پیمان‌های خود با مسلمانان پای‌بند هستند، نمی‌توان برای حمایت مسلمانان تحت سلطه‌ی آنان اقدامی کرد. «الّا علی قوم بینکم و بینهم میثاق»

تفسیر مجمع البیان :

و آن کسانی که ایمان آورده و از «مکّه» به سوی «مدینه» هجرت نکرده اند، میان شما ایمان آوردگان به خدا و آنان مقررات ارث وجود ندارد، تا این که دست به هجرت زنند و آنگاه است که پیوند میان آنان به رسمیت شناخته شده و از یکدیگر ارث خواهند برد.

از پنجمین امام نور آورده اند که: بر اساس رهنمود این آیه شریفه میان هجرت کنندگان و تن دهندگان به ذلت ستم و استبداد مقررات ارث وجود نداشت و مسلمانان بر اساس پیمان برادری نخستین از یکدیگر ارث می بردند. پاره ای نیز در تفسیر آیه می گویند: منظور این است که میان شما و آنان همکاری و همیاری نیست و نباید آنان را یاری کنید.

"وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ"

اگر ایمان آوردگانی که هجرت نکرده اند، از شما در راه دین و آیین و برای پیکار با کفر و بیداد یاری خواستند، بر شماست که آنان را یاری کنید، امّا یاری آنان خارج از امور دینی بر شما لازم نیست.

آری، یاری رسانی به آنان در قلمرو دین لازم است، مگر این که از شما برای پیکار بر ضد کسانی یاری بخواهند که میان شما و آنان پیمان همزیستی و عدم تعرّض بر قرار است، که در این صورت وفای به پیمان اجازه یاری به آنان را به شما نمی دهد، چرا که این کار پیمان شکنی است و پیمان شکنی از دیدگاه قرآن ناروا و ناجوانمردانه است.